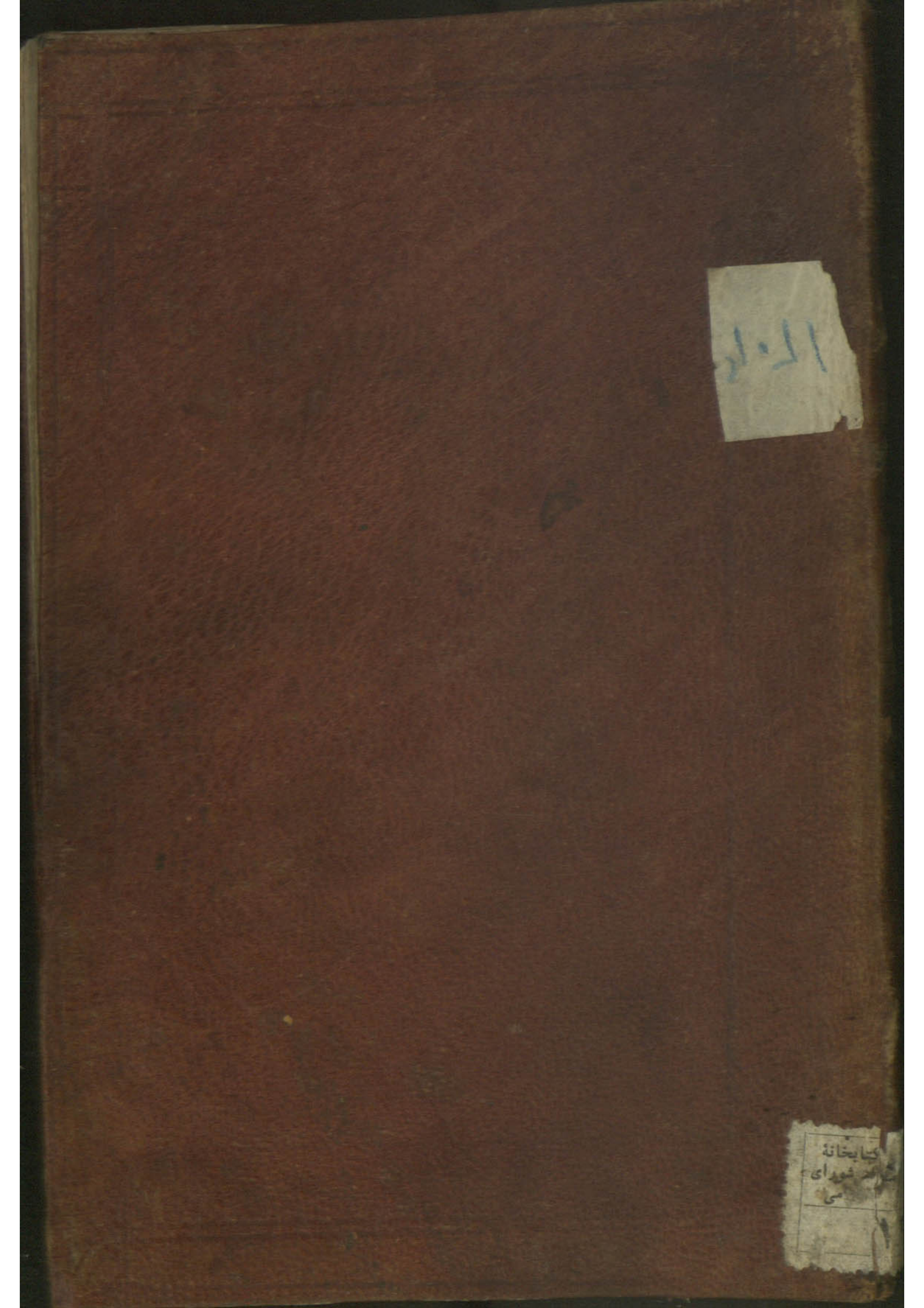



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب رساله در علم صرف
مؤلف
جلد (۱۲۰۴) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۳۱۹۰۹
۴۱۹۷
۲۰۶۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۱۲۰۴



بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی هو مولی العالمین والصلوة
والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین
وبعد این مختصریست در حصر بعضی از
قواعد صرف ونحو ومشتمل است بر سه باب
باب اول در ذکر صیغ واعلال آن بدانکه
صیغة هیئتی را گویند که عارض کلمة شود
باعتبار حرکات وسکنات وتقدیم بعضی
حروف بر بعضی وتاخیر بعضی از بعضی دیگر
نحو اِهراق بکسر همزه وسکون ها وفتح
قاف که در اصل أَرْوَقَ بود بفتح همزه از باب
افعال واعلالش چنین است که واو مفتوح بود
ماقبل وی حرف صحیح ساکن فتحهٔ وی
بماقبل دادند واو بود در موضع حرکه وماقبل

مفتوح

مفتوح بالف کردند اَرَاقَ شد بفتح همزة
بعد از آن همزهٔ باب افعال را بها
بدل کردند وهمزه در اول وی بیرون آوردند
بانکه ابتدا بساکن محال بود وهمزه را مکسور
کردند زیرا که اگر مفتوح میکردند مشتبه
میشد بهمزه باب افعال واگر مضموم میکردند
فعل مشتبه میشد بمجهول پس مناسب باشد
ونحو اضارّ بفتح را وتشدید یا که در اصل
اِضْوَرَّ بود از باب اِفعلال ونیز اعلال
چنین است که واو مفتوح بود وماقبل وی
حرف صحیح ساکن حرکه وی بماقبل دادند واو
بود در موضع حرکه ماقبل مفتوح بالف کردند
اِضَارَّ شد بحرکه ضاد از همزه مستغنی شدند
همزه بیفتاد ضارّ شد ونحو أَرِ بفتح همزه
وکسر را که فعل امر است از أَرَی یُرِی ضمه بر یا

ثقیل بود اند احتشتا که حرف مضاعفه
بودنین حذف کردند ما بعد تا متحرک بود د
احتیاج بهمزه نشود همان امر بنا کردند
یا بعوض حرکه افتاد ارٍ است نقل حرکه همزه
بما قبل کردند و همزه را بمحض تخفیف انداختند
ونحو اِرْتَابَتْ که در اصل اِرْتَيَبَتْ بود یا متحرک
ما قبل مفتوح با الف کردند ونحو اَرَتْ که در
اصل اَرْاَيَتْ بود بفتح همزتین وسکون را یا
متحرک ما قبل مفتوح با الف کردند والف با
لتقای ساکنین افتاد اَرَاتْ نقل حرکه همزه
کردند بما قبل و همزه را بمحض تخفیف
انداختند ونحو اِیْلَنَالَ که در اصل اِئْلِنَوْلِ بود
دو همزه جمع شدند اول مکسور وثانی ساکن
ثانی را از جهة مناسبة کسرة با یا کردند ایلنولِ
شد واو مفتوح بود ما قبل وی حرف صحیح

ساکن

ضع

ساکن فتحة وی را بما قبل دادند واو بود هم
حرکة و ما قبل مفتوح با الف کردند ونحو خَصَّمَ
که در اصل اِخْتَصَمَ بود چون که عین الفعل باب
افتعال صاد بود تا را با صاد کردند ودر صاد
دوم ادغام کردند التقا ساکنین شد میان خا
و صاد خا را حرکه دادند بعضی بکسر بدلیل
الساکن اذا حرّک حرّک بالکسر وبعضی بفتح
بجهة آنکه فتحه اخف حرکات است بعد
از آن حرکة خاء از همزة مستغنی شد بیم
همزه بیفتاد ونحو اُوْاُوْ که فعل ماضی مجهو
ل باب افعنلال از برای جمع مذکر در اصل
اُوْاَنُوا بود نون واو قریب المخرج بودند
نون را با واو کردند ضمه بر واو یا ثقیل بود
بما قبل دادند بعد از سلب حرکه ما قبل بالتقاء
ساکنین افتاد مفرد مجهولش اُوْاُوِ ای ونفرد

الست

معلومش أَبِيَ أُوبِيَ در اصل أُبْيَ أَنايَ بود چون
واو قریب المخرج بود نون را با واو کردند
بعد از آن فتحهٔ ما قبل واو را بضمه بدل کردند
برای مناسبة و جمع معلومش اباوا و نحو
یَکُوْنَ که فعل مستقبل است از برای جمع مذکر
در اصل یَوْکِیُوْن بود بفتح یا و سکون واو و کسر
کاف واو واقع شد میان یاء مفتوح و کسرهٔ
لازم ثقیل بود انداختند یکیون شد ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند بما قبل دادند بعد از سلب
حرکة ما قبل یا بالتقاء ساکنین افتاد و مفرد وی
یکی است در اصل یَوْکِیُ بود و ماضی وی وَکَیَ
و نحو یدع که در اصل یودع بود واو واقع
شد میان یاء مفتوح و کسره لازم ثقیل انداختند
بود حذف کردند و مثل یدعوی که در اصل یدعوی
بود ضمه بر یا ثقیل بود حذف کردند یدعوی شد

واو

و ماضی

ضه

و ماضی ازعوی در اصل ازعَوَیَ بود یاء
متحرک ما قبل مفتوح با الف کردند ازعوی
شد و تدعون که در اصل تدعوون بود
ضمه بر واو ثقیل بود بما قبل دادند واو بالتقا
ساکنین افتاد تدعون شد و ماضی وی
ادعو و نحو ترمیو که در اصل ترمیو بود بفتح عین
ضمه بر یاء ثقیل بود انداختند یاء بالتقای سا
افتاد و نحو غَزَوْا که در اصل غَزَوُوْا بود
بفتح عین ضمه بر واو ثقیل بود انداختند واو
بالتقای ساکنین افتاد و نحو سَرُوْا بضم عین
که در اصل سَرُوُوْا بود ضمه بر واو ثقیل بود
انداختند واو بالتقاء ساکنین افتاد سَرُوْا
شد و رَضُوْا که در اصل رَضِیُوْا بود ضمه بر یا
ثقیل بود بما قبل دادند بعد از سلب حرکة یا با
لتقاء ساکنین افتاد رَضُوْا شد اگر گفته

ی

کنین

شود که چرا در غزوا و رموا ما قبل واو را مفتوح
کردند و در رضوا و سروا مضموم جواب
گوییم زیرا که قاعدهٔ صرفیان آنست
که هرگاه واو جمع متصل شود به فعل نا
قص بعد از حذف لام الفعل اگر ما قبل
لام الفعل مفتوح بود بر حال خود گذاریم
و اگر مضموم یا مکسور باشد مضموم کردانیم
و لا تقم که فعل نهی است در اصل لا تقیم بوده
لای نهی در آمد حرکت گرد التقاء ساکنین شد
میان یا و میم یا را حذف کردند اگر گویند چرا یا
حذف کردند و حال آنکه جزو کلمه است
بو جواب گوییم که جزو کلمه هرگاه حرف علة
باشد حذفش جائز است و نحو لمتنّ که جمع
مؤنث است و مفردش لمتِ بکسر تا و مفرد
مذکرش لام و نون و ی نون وقایه است

اضافه

حتط حضط آوَد
ساوی اضط
اطوی اطط أو
آوی قتل مردفین
انطلو بدحرج
بفتح یای فعل مضارع
ست از باب افعلال
ر اصل ید و حرج
ود باید احرج شد
لف سما دکر
رج شد
قال غیر ماضی فعل
امر است از باب
تفاعله ماضی تقالو
ر اصل تقالو بود
واو متحرک ما قبل مفتوح الف

اضافه بیای متکلم و مثل اِیْتِ که فعل امر است
از باب افعال از اتی کرفتند تا که حرف مضا رعة
بود انداختند ما بعد تا ساکن بعد از ساکن
کسره همزهٔ باب افعال در اول وی بیرون
آوردند یا بعوض حرکه افتاده شد و مثل
بِتْ ایضا فعل امر است از بات گرفتند
تا که حرف مضارعه انداختند ما بعد تا متحرک
احتیاج بهمزه نشد بهمان امرشان کردند
یا بعوض حرکه افتاد باب شد حذف همزه
قیاس بود همزه را حذف کردند بسبب شد
و مثل لمتانا تا که فعل جحد است از برا
تثنیه در اصل تَوَتَوَان بوده است واو
متحرک و ما قبل مفتوح با الف کردند و ایضا
واو ثانی متحرک بود و ما قبل مفتوح با الف کردند
لم جحد در اول وی بیرون آوردند لمتانا تا ما

ومثل طط که فعل امر است از تطط کرفتند
تا که فعل مضارعت بود حذف کردند
طط شد همزه را حذف کردند بنا بر
قیاس طط ومثل اساقلن که فعل ماضیست
از باب تفاعل در اصل تساقلن بوده است
چونکه فاء الفعل باب تفاعل ت بود
تا را ساکن کردند و در سین ادغام کردند
ابتدا بساکن محال بود همزه در اول اوردن
آوردند اساقلن شد ومثل یهدی
که فعل مستقبل است از باب افتعال
در اصل یهتدی بوده است چونکه عین
الفعل باب افتعال دال بود تا را با دال
کردند و دال را در دال ادغام کردند
یهدی شد ومثل سلسبیل که اسم خماسی
مزید فیه است بروزن فعلالیل

واز هفت وجوه

واز هفت وجوه صحیح است در اصل
سلسبیل بوده است بروزن جحمرش
ومثل نبی که صفت مشبه است مشتق است
از نبوه در اصل نبو بوده واو در طرف بود وما
قبل او ضمه بود با یا شد بعد از ان واو و یا در یک
کلمه جمع شدند سابق ساکن واو را یا کردند
و یا را در یا ادغام کردند و ضمه با را بکسره
بدل کردند بجهة مناسبت نبی شد ومثل
اسم که اسم ثلاثی مجرد است بروزن جبل از
هفت وجوه بنا بر احتمالی معتل اللام که مشتق
باشد از سمو بمعنی بلندی و بنا بر احتمالی
دیگر معتل الفاست بمعنی علامت که
مشتق باشد از وسم ومثل تباء باء که
فعل مستقبلست از باب تفعل در
اصل تتباء باء بوده است یک

تا را حذف کردند چون تَبِ لْ
و مثل مُحَلَّحة که اسم مفعول است
از باب افعلال و نحو اُوْجَ که فعل امر است از تأوجی
گرفتند تا که حرف مضارعت بود انداختند
ما بعد تا متحرک احتیاج بهمزه نشد بهمان
امر بنا کردیم یا بعوض حرکه افتاد
اوج شد و مثل اُولِی که فعل امر است
~~از باب تفعیلن~~ از تا و بیای گرفتند بعد از اعلال
اوی شد و نحو الِتْ که فعل ~~...~~
مستقبل است از ترای واحد متکلم و نحو اِرْ
که فعل امر است از تاری گرفتند بعد از اعلال
ارء شد بعد از ان حذف همزه قیاسیست
همزه را حذف کردند آرِ شد و نحو
بِأْبِ که از تبأبی گرفتند بعد از اعلال
بأب شد و نحو بَبأ که از تبأی گرفتند.

بعد از اعلال
بأب شد

بعد از اعلال بأب شد همزه را حذف کردند بَبْ شد
و مثل اَحْبِ که فعل امر است از باب افعال
از اَحْبى گرفتند تا که حرف مضارعت بود انداختند
و یا بعوض حرکه افتاد اَحْبِ شد و نحو سُؤْء و نُوْء که
اسم مفعول است از سَاءَ و نَاءَ از هفت وجوه
مهموز الفاء و اللام است و معتل العین و نحو
طأونّ که فعل امر است از یطأون
گرفتند بعد از اعلال اطأوا شد نقل حرکه
همزه کردند بما قبل بعد از ان حرکه طا از همزه
وصل مستغنی شدیم همزه بیفتاد طاو شد
مؤکد شد بنون ثقیله واو بالتقاء ساکنین
افتاد طاونّ شد و نحو تباب که فعل مضارع است
تبأ با همزه را حذف کردند بأب شد و نحو باء که فعل
ماضی است از هفت وجوه اجوف و مهموز اللام
و نحو آءِ که فعل امر است از تأی گرفتند

بعد از اعلال ادّ میشود همزهٔ ساکن حذف
کردند ادّ شد و نحو اسّاقلن که فعل ماضی ملت
از باب تفاعل در اصل تساقلن بوده چونکه تاء
الفعل باب تفاعل سین بود تا را ساکن کردند
و در سین ادغام کردند ابتدا بساکن محال بود
همزه وصل را در آوردند اسّاقلن شد و نحو
بکسر همزهٔ فعل امر است از برای تثنیه در اصل
ائنوی بوده همزه را حذف کردند انوی شد
و نحو انک که در اصل انوک بود واو متحرک
ما قبل مفتوح بالف کردند الف بالتقاء ساکنین
افتاد انک شد و نحو لم تانک که فعل جحد است
در اصل توتوان بوده است واو متحرک
ما قبل مفتوح بالف کردند و لم جحد را او التر
بیرون آوردند و نحو ایسار قون و نحو
لتولنوجن که فعل امر حاضر مجهول است

از برای جمع مذکر از باب افعلال و مثلک بنون
ثقیله و نحو خفن که دو احتمال دارد ماضی
و امر حاضر ماضی معلوم در اصل خَوَفن بوده
واو متحرک ما قبل مفتوح بالف کردند الف
بالتقاء ساکنین افتاد و امر در اصل
اِخْوَفن بکسر الهمزة والواو کسره بر واو ثقیل
بما قبل دادند واو بالتقاء ساکنین افتاد خِفن
شد بحرکت خا از همزهٔ وصل مستغنی شد پس
همزه بیفتاد خفن شد کسره را بفتحه بدل
کردند بجهة بیان باب بی دلالت بحذف
و نحو خفن که فعل ماضی مجهول است در اصل
خُوِفن بود کسرهٔ بر واو ثقیل بود بما قبل دادند
بعد از سلب حرکت ما قبل واو بالتقاء ساکنین
افتاد و مثل اشیء که مصدر است در اصل
شوء که واو و یا در یک کلمه جمع شدند سابق

است

ف

ساکن واو را با یا کردند و یا را در یا ادغام
کردند و نحو وقایة نیز مصدر است
یعنی نگاه داشتن در اصل وقایة بود واو
مفتوح بود و ما قبل وی حرف صحیح ساکن
فتحهٔ واو را با ما قبل دادند واو بود در موضع حرکة
و ما قبل مفتوح با الف کردند وقایة شد و نحو
جاء که اسم فاعل است در اصل جایئ بود
دو همزه جمع شد همزهٔ اول مکسور بود و ثانی
مضموم ثانی را از جهة مناسبة کسرهٔ ما قبل با یا
کردند جایی شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
یا بالتقاء ساکنین افتاد جاء شد و بعضی گفته اند
که اصل وی جایئ بوده یا واقع شد بعد از الف
زایده با همزه کردند جائئ شد بعد از آن
بطریقی که گفته شد اعلال خواهند باب
دوم در قواعد صرف بدانکه فاء الفعل باب

بیان صح
بعضی

تفعل

تفعل و تفاعل هرگاه که یکی از این یازده حرف باشد
تا و دال و ذال و ر و ز و س و ش و ص و ط
و ظ روا باشد که تا را ساکن کنند و در فا ادغام
کنند و هرکجا که اول ساکن باشد همزهٔ وصل
در آورند پس در تطهّر ستطهّر گویی اطّهّر یا
یطّهّر و در تدارک تدارک گویی ادّارک یدّارک
و همچنین در تصعّد ستصعّد و تشاعر ستشاعر
گویی اصّعّد یصّعّد و اشّاعر یشّاعر
و برین قیاس و در جمیع این صیغها صورت
تثنیهٔ مذکر غایب ماضی با صورت تثنیهٔ مذکر
و مؤنث امر حاضر یکی باشد و همچنین صورت
جمع مذکر ماضی برین ما اطّهّر است دو احتمال
باشد و در اطّهّروا دو احتمال و علی هذا القیاس
فصل بدانکه عین حرف باب افتعال چون یکی از نه
حروف مذکور باشد تا را ساکن کنند و در عین

ادغام کنند پس دو ساکن جمع شوند فا و عین
بعضی حرکت تا را بر فا افکنند و در اختصم
یختصم اختصاما گوئی خصّم یخصّم خصّاما
و همزه وصل بیفتاد برای حرکت فا فصل بدانکه
اسم فاعل بر وزن حسن فعل نیز آید چون
حسن فهو حسن و بر وزن فعال نیز آید چون
جبان و فعل و فعل و فعول و فعال چون
خشن و صعب و ذلول و شجاع و هر چه
برین وزنها باشد از صفة مشبهه خوانند
فصل بدانکه صیغه فعّال مبالغة را بود
چون رجل ضرّاب و امراة ضرّاب و مذکر
و مؤنث در وی یکسانست و همچنین نیز
فعول مبالغة را بود چون رجل طلوب
و امراة طلوب و گاه باشد که تا زیاد کنند برای
زیادتی مبالغة چون رجل علّامة و فروقة

و مفعال

و مفعال و مفعیل و فعّیل نیز مبالغة را بود مذکر
و مؤنث در وی یکسانست چون رجل مفضال
و امراة مفضال و رجل منطیق و امراة منطیق
و رجل شرّیر و امراة شرّیر فصل
مثال واوی از باب فعل یفعل الوعد وعده
کردن ماضی وعد وعدا وعدوا اما آخر مستقبل
یعد در اصل یوعد بود که واو واقع میان یای مفتوح
و کسره است و مستثقل بود انداختند و با تا و همزه نیز
انداختند برای موافقت و باب فعل یفعل
نیز همین حکم دارد چون ورم یرم و باب فعل
یفعل بکسر عین در مضارع وضع یضع
اصلش یوضع بود بکسر ضاد یا یضع شد
از کسره بحرف حلق رفتن ثقیل بود کسره را
بفتحه بدل کردند فصل اجوف از باب فعل
یفعل القول گفتن ماضی قال مضارع یقول

امر قُل و بدانکه در چهارده صیغه ماضی واو
قلب با الف کردند در معلوم و در مجهول قلب بیا
و در قُلن تا آخر هم و هم معلوم مجهول عین
الفعل بالتقاء ساکنین بیفتد و فتحه فاء الفعل
در معلوم و کسره در مجهول با ضمه بدل کردند
تا دلالت کنند بر آنکه عین الفعل که افتاده است
واو بوده است نه یا و صورت معلوم و مجهول
یکی است پس از قلت تا آخر و صیغه دو احتمال
داشته باشد و قُلن سه احتمال از برای جمع مونث
امر از این باب قلن میشود و در باب فَعَلَ یَفعِلُ
بکسر عین ماضی معلوم و مجهول در شش
صیغه حاضر یکی میشود و در دو صیغه متکلم
نیز یکی میشود پس از بعت تا آخر دو احتمال داشته
باشد و اما بعن را سه احتمال است و در باب فعل
یفعل بفتح العینین کوی خاف خافا خا

خافت

خافت خافتا خِفن بکسر فاء تا آخر
چهارده صیغه بیان باب را رعایت
کرده اند با آنکه اجوف واوی است
فصل ناقص واوی دعا یدعو دعاد
بود واو متحرک و ماقبل مفتوح با الف
کردند و در مضارع صورت جمع مذکر
غایب و جمع مونث غایب یکی میشود
پس یدعون دو احتمال داشته باشد
و برین قیاس است در ناقص یایی
حال یرضون و ترضون و ترمین
فصل امر در باب لفیف مفروق بر یک حرف باقی
ماند مثل ق بر وزن ف و باشد های وقف
ملحق شود گویند قه وفه فصل در مضاعف
مثل اند بیان ماضی مجهول و امر حاضر
مثل مُدَّ مُدَّ امدُد و در مفرد وی چهار وجه

جایز داشته اند مَدّ بفتح و مِدّ بکسر و مُدّ
بضم امْدُدْ بسکون از مَدّ بفک ادغام
فصل بدانکه مصدر میمی و اسم زمان و مکا[ن]
از فَعِلَ بکسر مَفْعِلٌ آید نحو مَجْلِسٌ و از فَعَلَ
بفتح عین و ضم مَفْعَل آید بفتح نحو مذهب
و منزل و از ثلاثی مزید فیه و رباعی مجرد
و مزید فیه مصدر میمی و اسم مکان و زمان
بر وزن اسم مفعول آن باب بود
فصل امر حاضر از باب افعال
از اصل مستقبل گیرند مثلا اکرم را
از تاکرم گرفتند و در مثال واوی این باب
در مصدر واو یا شود بجهت مناسبت
کسره ماقبل پس اصل ایعاد اوعاد بود
و در یائی در فعل مستقبل یا بواو شود
پس اصل یوسر لییسر بوده باشد و در

اجوف این باب خواه واوی و خواه
یائی عین الفعل بالف شود در مصدر و
الف بالتقاء ساکنین بیفتد و بعوض
عین الفعل محذوف تا در آخر زیاد شود
پس اصل اقامة اقوام باشد انارة
انیار باشد فصل در باب انفعال واو
در اجوف واوی این باب قلب بیا شود
نحو انقیاد که در اصل انقواد بوده
واو در چهارم افتاد قلب بیا شد
باب سیوم در بعضی از فواید نحو
بدانکه الف لام تعریف بر چهار قسمست
زیرا که یا اشاره بحقیقت است یا بافراد
و اگر اشاره بحقیقت است آنرا الف لام
جنس میگویند و اگر اشاره بافراد
است یا بر تمام افراد است یا بر بعضی

ذکر م

افراد اگر بر تمام افراد است آنرا الف لام
استغراق گویند نحو قوله والعصر ان الانسان
لفی خسر یعنی بحق بسیتن که مردم مردم در
زیان کار بند و اگر اشاره است بر
بعضی افراد خالی نیست که ان بعض افراد
معین است یا غیر معین اگر بعض معین است
آنرا الف لام عهد خارجی میگویند نحو
انا ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون
الرسول یعنی فرستادیم بسوی فرعون
رسولی را پس عاصی شد فرعون آن
رسول معین را که موسی باشد و اگر بعض
غیر معین باشد آنرا الف لام عهد ذهنی
میگویند مثل ادخل السوق و
اشتر اللحم یعنی داخل شو بازار را و
بخر گوشت غیر معین را اگر گویند که

چرا الف الکلمة الف لام جنس است
و تنوین تای وحدة و میان جنس و وحدة
منافات است زیرا که جنس آنست که بر
اندک و بسیار صادق آید و وحدة بمعنی
یکی است جواب گوییم که منافات
نیست میان جنس و وحدة زیرا که ما
جنس وحدة واقع میشود و صفت وحدت
جنس واقع میشود چنانکه میگویند هذا
الجنس و لصفة و ذلک الوصف جنس فصل
بدانکه هر لفظی را که استعمال میکنند
یا از وی حقیقة مراد می باشد یا معنی مجازی
اما حقیقی دلالت لفظ است بر تمام موضوع
معنی موضوع له و اما مجاز دلالت است
بر جزء معنی موضوع له یا بر خارج موضوع له
و بدانکه در تعریفات یا حمل بر حقیقة توان کرد

صفة

ع

حمل بر مجاز جائز نیست و در ما عدا حمل بر مجاز
جائز است بشرط قرینه از جهة مثلا هرگاه ما
خواهیم که بگوئیم که مرد شجاع در حمام بود
میگوئیم رأیت اسدا فی الحمام فصل بدانکه نزد
نحات فعل را با فاعل جمله است و اما
شبه فعل با فاعل جمله نباشد زیرا که در فعل
از برای هر یک ضمیر معین وضع کرده اند
مثلا از برای ضرب ضمیر مقدر مذکر غائب وضع
کرده اند و از برای ضربا ضمیر تثنیه مذکر
وضع کرده اند و از برای ضربوا ضمیر جمع مذکر
وضع کرده اند تا آخر و همچنین هرگاه
که فاعل ظاهر باشد بخلاف شبه فعل که
ایشان در حکم خالی الضمیر اند زیرا که در ایشان فاعل
مشخص نیست و حاضر و غایب و تثنیه و جمع یکسانست
مثلا در ضارب گفته میشود که انا ضارب

وانت ضارب و هو ضارب فصل بدانکه
جواز بمعنی عدم امتناع است و این عدم
امتناع بر دو نوع است ممکن و واجب
و ممکن است که غیر واجب باشد فصل بدانکه
اعراب بر دو نوع است حرکتی و آن ضمه و فتحه
و کسره است و حرفی می باشد و آن واو و یا
و الف است و بدانکه اعراب حرکتی را بواحد
دادند و اعراب حرفی را بتثنیه و جمع زیرا که واحد
اصل است و اعراب حرکت نیز اصل و تثنیه
و جمع فرع اند و اعراب بحروف نیز فرع اند پس
فرع را بفرع دادند و اصل را باصل تا آنکه مرتبه
فرع از مرتبه اصل کمتر باشد و چون اعراب
بحروف سه بودند و تثنیه و جمع شش
باین طریق منقسم کردیم تثنیه در حالت رفع
بالف است و جمع بواو و اما اعراب بحروف

در حالت نصب و جر تابع باشد زیرا که تثنیه اکثر است
از جمع و نون عوض را در تثنیه مکسور کرده اند
و ما قبل این حروف را مفتوح و در جمع نون
را مفتوح کرده اند و ما قبل مکسور تا تعادل باشد
مثال تثنیه چون جائنی الزیدان و رأیت زیدین
و مررت بزیدین و مثال جمع جائنی زیدون و رأیت
زیدین و مررت بزیدین فصل بدانکه مرکب
دو قسم است تام و غیر تام خبری و انشائی را
گویند و غیر تام تقییدی را گویند که کلمه ثانی
قید اول باشد و تقییدی نیز بر دو قسم است
یکی توصیفی که ثانی تخصیص اول باشد
فصل بدانکه ادغام پنهان کردن حرفیست
در حرفی دیگر مضاعف بر سه نوع است
اول آنکه دو حرف اصلی از یک جنس کلمه
جمع شوند و هر دو متحرک باشند اول را ساکن

کنند و ثانی

کنند و ثانی پنهان کنند چون مَدَّ که در اصل
مَدَدَ بوده است بفتح دالین و درین موضع
ادغام واجب است بجهت ثقل و دیگر آنست
که اول متحرک باشد و ثانی ساکن نحو مَدَدْتُ
و درین موضع ادغام جائز نیست زیرا که قاعده
ادغام آنست که حرف اول را ساکن کنند فافهم
سوم آنست که حرف ثانی ساکن باشد سکون عارض
و حرف اول متحرک باشد مثل لم یَمْدُدْ و درین مقام
ادغام جائز است زیرا که اگر ادغام کنیم باین طریق
که حرکت دال اول را بثانی دهیم بجهت خفت و اگر ادغام
نه کنیم و لم یَمْدُدْ گوئیم بضم اول و سکون ثانی
بجهت ثقل فصل بدانکه فعل حاضر از باب
ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید فیه بوزن
فعل ماضی آخر آن باب اند بشرط آنکه ما قبل
آخر مکسور کنند مثل اکرم که در امر گوئی اکرم

لسکون لازم

ص

غاد

بکسر ماقبل وضاربُ الضم بکسر ماقبل آخر لنسفعاً
فعل مضارعست مؤکد بنون خفیفه و آن
لام تاکید است ماضی سفع وگاه است
که نون خفیفه همچو نون تنوین می نویسند
باب هفتم است از دوازده باب ثلاثی مزید
فیه تساقط فعل مضارعست از باب تفاعل
از برای واحد مؤنث در اصل تتساقط
بوده تا را با سین کردند و سین را در سین
ادغام کردند تسّاقط و اسقاط حرکة بواسطه
آن است که در جواب امر واقع شده الیک
بجذع النخلة تساقط و هزّی امر است
مثل ندّی ضاربٌ غیر اسم فاعل امر است
از باب مفاعلة مؤکد بنون خفیفه از برای
جمع مذکر در اصل ضاربوا بود چون مؤکد شد
واو بالتقاء ساکنین افتاد ضاربن شده

سنا خصا

سَیَنا خِصّانِ فعل مضارع است در اصل
سَیَنوخِصّانِ بوده چون یقشعرّان و سین
استقبال است واو با الف شد سینا خصّان
شده انضُرِبْنَ فعل ماضی مجهول است از برای
جمع مؤنث غایبه از باب انفعال مفردش انضُرِبَ
بروزن انقَطَعَ معلومش انضَرَبَ مصدر
انضِرابًا یا لا لا فعل ماضی از برای تثنیه مذکر
در اصل تَوَلُّوا بود مثل تَضَرَّبا هر یک
با علم مناسب یا الف شد تا لا لا اشد مُضّی
مصدر ثلاثی مجرد است بمعنی گذشتن در اصل
مُضُوی بوده بر وزن فعول مؤلّیلیّ اسم فاعل
از باب افعلال مؤلّئون بوده است چون
مُحْرَنْجِمُونَ بعد از اضافه بیاء متکلم نون افتاد
بعد از آن واو و یا جمع شدند واو را یا کردند و ادغام
کردند و ماقبل یا را جهة مناسبة مکسور کردند و کسره واو

ن

است

اول را بما قبل دادند و او ساکن ما قبل مکسور
بایاشد تمام شد قدّمَ امر است از باب افعال
ما اَقدَمَ مستقبل یقدم اقدَمن بود نقل
حرکت تا کردند بما قبل پس تا را در دال ادغام کردند
و بحرکت قاف از همزه مستغنی شدند همزه افتاد
تمام شد و این بفتح فا و کسر فا هر دو جائز است
چون نخصّمن تخذ فعل امر است ماضی وی
تَخَذَ چون مَصَحَ مستقبل یَتخذُ چون یمدح
اصل وی تخوذ کسره بر وا و ثقیل بود بما قبل دادند
واو بالتقاء ساکنین افتاد تمام شد قال تعالی ماضی
فعل امر است از باب تفعّل ماضی تعالی در اصل
تعالو بالتقاء الاشد مستقبل یتعالی الالف تا را از جهة
تخفیف تا حذف ساکن امر ساکنند قال یصج بفتح
یاء فعل مضارع است از باب افعال در اصل
یصحج بود بیا حرج شد الف بیفتاد یصج شد

تمام شد

تمام شد این رساله علی ید الفقیر الاقل الانام ابن زبدة الاقران والاماثل اسمعیل
محمد سعید القصری عفی عنهما لسنه ۱۰۷۸ ثمان وسبعین والف
صاحبه ومالکه ابن السید محمد حسین آفتاب الحسینی العمصری
عفی الله عنهما وعن والدیهما خیرهما وضلالتهما بحق محمد وآله
صلی الله علیه واله الامجاد والابرار
م م م

بسم الله الرحمن الرحيم

قوله الفصل الثالث في السهام وهي ستة لا قوله كما في ستة من ام وخمسة من اب اقول الفريضة
لا تخلو اما ان يكون بغير كسر سهام او ناقصة فان كان بقدر السهام فلا تخلو اما ان تنقسم
من غير كسر او بكسر فان كان الاول فلا بحث مثل ان يموت الشخص ويخلف اربع بنات و
خلف ابويه او زوج وابويه فان الفريضة من ستة للابوين الثلث سهمان وللبنات
الاربع اربعة اسهم وكذا للمجروع النصف وللام الثلث وللاب الباقي وكذا البنتين مع الابوين
فان الفريضة من ستة للابوين اثنان وللبنات اربعة منها تصح وان كان الثاني وهو الانكسار
الفريضة فلا تخلو اما ان يكون الانكسار على فريق واحد او اكثر فان كان على فريق واحد
فانك تضرب عدد الفريق في اصل المسالة ان لم يكن بين نصيب الفريق وعددهم
وفق مثل ان يموت الشخص ويخلف الابوين وخمس بنات فيكون اصل الفريضة من ستة
نصيب البنات من الفريضة اربعة وعددهن خمسة ولا وفق بين الاربعة والخمسة
لانه اذا اسقطت الاربعة على الخمسة بقي واحد فتضرب خمسة عدد رؤسهن في اصل الفريضة
وهي ستة فتبلغ ثلاثين فمن كان له شيء حصل من الوارث من ستة من الفريضة قبل الضرب اخذه
مضروبا في خمسة وهو قدر نصيبه فللابوين عشرة لانه كان لهما من الستة سهمان وقد ضرب
خمس مرات فيبلغ الى عشرة وللبنات عشرين لانه كان لهن من الستة اربعة فاذا
ضربت الاربعة خمس مرات بلغت الى عشرين لكل واحد منهن اربعة اسهم

فان كان بين النصيب والعدد وفق فاكتب الوفق من عددهن ثم اضربه في اصل
الفريضة كما لو مات الانسان وخلف ستة بنات وخلف ابوين فان اصل الفريضة
من ستة للابوين اثنان وللبنات اربعة فلا تنقسم عليهن وبين نصيبهن و
عددهن توافق بالنصف فنصف الوفق من العدد وهو ثلثة في اصل الفريضة وهي
ستة يبلغ ثمانية عشر للابوين ستة وللبنات اثنا عشر لكل واحدة سهمان وان
انكسر الفريضة على اكثر من فريق وكان بين نصيب كل فريق وعدده وفق فاضرب كل فريق
الى جزء الوفق كما لو مات انسان وخلف ولدين ومات احد الولدين وترك زوجة
وابنا وبنتا فالفريضة الاولى من اثنين والثانية من اربعة وعشرين فتضرب اربعة وعشرين
في اثنين تبلغ ثمانية واربعين لكل واحد من الولدين اربعة وعشرين وتقسم نصيب احد
الولدين على ورثته فالسبعة للزوجة ثمن الاربعة والعشرين ثلثة والباقي بين البنت
والابن اثلاثا للابن اربعة عشر وللبنت سبعة فلو فرضنا ان الولد الاخر مات وترك
اربع زوجات وستة اخوة من قبل الام وثمانية اخوة من قبل الاب ونصيبهم
من قبل ابيهم اربعة وعشرون للزوجات الربع ستة وعددهن اربعة فبين نصيبهن
وعددهن وفق بالنصف ونصيب الاخوة من قبل الام ثمانية وعددهم ستة وبين
نصيبهم وعددهم وفق بالنصف ايضا ونصيب الاخوة من قبل الاب عشرة وعددهم

ثمانية

بسم الله الرحمن الرحيم

منقولست از یکی علمای ابابتره با فضال حسن فضال رفیق بودیم بمدرسه رسیدیم
ابوحنیفه درس میگفت فضال گفت من از اینجا نمیروم تا ابوحنیفه را الزام دهم گفتم
ابوحنیفه یکی از علماء زمانست و فقیه معتبر مبادا او ترا الزام دهد و خجل شوی فضال
گفت اگر من حجت و دلیل کسی بر حجت نتوان غالب شود بعد از ان نزد ابوحنیفه رفت
و بنشست و گفت مرا برادریست بسال از من بزرگتر و رافضیست هرچند میگویم
بعد از رسول ص فاضلترین خلایق ابوبکر است او میگوید که حضرت علی است با چه
طریق او را الزام دهم ابوحنیفه گفت با برادر بگو که عمر و ابوبکر در غزا نزد حضرت
رسول ص نشستند و علی دور بود و جهاد میکرد فضال گفت من این سخن با برادرم
گفتم این آیه برمن خواند ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة
يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون و نیز میخواند و فضل الله المجاهدين على القاعدين
اجرا عظيما درجات منه ومغفرة ورحمة وكان الله غفورا رحيما و میگوید که
بموجب این آیه علی افضل است باز ابوحنیفه گفت با برادرت بگو که چگونه
ترجیح میدهی علی را چرا که ایشان در جنب حضرت رسول ص مدفون اند و علی را نیست
فضال گفت من این سخن با او گفتم این آیه برمن خواند یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا
بيوت النبي الا ان يؤذن لكم محقق است که قبر حضرت پیغمبر ص در خانه مبارک
خودش بود و از ان ورثه خودش نبوده و در انجا مدفون گشته اند بخلاف شرع
شریف غصب کرده باشند ابوحنیفه گفت با برادرت بگو که عایشه دختر ابابکر و

وحفصه بنت عمر بوده در زمان رسول صم بودند در صداق ان زمینها را گرفته بپدران
خود داده اند فضال گفت ببرادرم گفتم این آیه جرم خوانده که یا ایها النبی انا
احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن بموجب این آیه حرام بوده قبل از اداء مهر
با ازواج خود وطی کند پس یقین شد مهرهای ایشان در ذمه رسول صم نماند گفت
ببرادرت بگو ایشان بعد از رسول صم بودند بعلت میراث گرفته اند و بپد
ران خود داده اند فضال گفت همین سخن ببرادرم گفتم جواب داده در مذهب
شما حضرت رسول اکرم میراث نبود چنانکه فدک را از حضرت فاطمه علیها السلام گرفت
ان اعتراض نمودند بایی علت حضرت فرمود انا معاشر الانبیاء لا نورث ولا
نورث فما ترکناه صدقة در حالی حضرت رسول صم میراث نبود دیگر چگونه
میراث برد بتقدیری که اموال حضرت مقسوم شد از هسه یکی دختر و نه زن از
میراث حضرت رسول صم زنان را ثمن میرسد و از نه زن هر ایشان ثمن بهر بر
بمقدار یک حصه مرغ حصه خواهد بعد داشت پس چگونه مقدار قبر تصرف
ایشان جایز باشد ابو حنیفه الاعراقی گفت اخرجوا عنی فهو رافضی [illegible]
لا ... [illegible]
محمد حسین ... محلات ۱۲۶۴ ... [illegible]

که تو گمان کرده که بهمان سریر است و لیکن عرش چیزیست محدث
و مخلوق و رب تو مالک اوست نه اینکه بر بالای عرش باشد
چنانچه چیزی بر بالای چیزی میباشد و امر کرد ملایکه را
که حامل آن باشد پس حامل آن شدند بقدرتی که حق تعالی
بر ایشان داده پس نصرانی گفت که صدقت رحمک الله باید
بیان فرمایند که مراد از حکمت در آیه و من یؤت الحکمة فقد
اوتی خیرا کثیرا و آیه و لقد آتینا لقمن الحکمة چه چیز است
و اینکه متفلسفه میگویند که مراد از حکمت فلسفه است صحیح
است یا نه الجواب بدانکه در کتاب کلینی و تفسیر علی بن
ابرهیم احادیث از اهل بیت علیهم السلم روایت شده که
مراد از حکمت معرفت امام است و حدیث دیگر در کتاب
کلینی نقل شده که حکمت ضد هواست و تحقیق و توضیح
این مقام اینست که در انسان دو اراده و دو خواهش می
باشد اراده و خواهش نفس و اراده و خواهش عقل اراده
و خواهش نفس را هوا میگویند حق در کلام مجید فرموده
و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی یعنی
کسی که نهی کند نفس خود را از هوی که ارادات باطله

نفس باشد بد دستی که جنت ماوای اوست مرادات نفس لذات
فانیه منهیه دنیویه است واراده وخواهش عقل را حکمت میگویند
ومرادات عقل مطالب حقه دینیه ومقاصد باقیه اخرویه است
اگر کسی نفس را ریاضت نفرماید وبیاد هادم اللذات ضعیفش
نگرداند هوای نفس قوی گردد وعقل مریض وعلیل وحکمتش
ضعیف شود واگر کسی نفس را بریاضت بکثرت وذکر هادم اللذات
ضعیف سازد عقل او صحیح وسالم وحکمتش قوی گردد حکمت در
دلش ثابت گردد وزبانش بحکمت که کلمات حق وپند وموعظه
باشد گویا گردد وسبب اینکه در احادیث وارد شده که حکمت معرفت
امامت اینست که امام طبیب ومربی عقلست وبسبب معالجه اش
عقل صحیح وسالم گردد وحکمت که ثمره عقلست ظهور کند ودر دل
ثابت گردد پس حکیم کسی است که امام خود را شناخته باشد و
بسبب معرفت امام ونصایح ومواعظ شافیه اش نفس وهوای
نفسش ضعیف شده باشد وبمعالجه کامله عقلش صحیح وسالم [امام]
وحکمت در دلش ثابت گردیده باشد ضعیف العقلی که فلسفه
خوانده باشد وبآن اعتقاد کرده باشد حکیمش نتوان گفت
حکمت را بفلسفه تفسیر نمودن کذب بر خدا ورسول خدا وائمه

هدی

هدی است انما یفتری الکذب علی الله الذین لا یؤمنون بآیات
الله واولئک هم الکاذبون یا زبیان فرمایند که تحصیل علم طب
وعمل بدان نقصانی وضرری بدین دارد یا نه الجواب بدانکه
الله سبحانه وتعالی مصلحتش تقاضا کرده که بندگانش بانواع
مرضها مبتلا توانند شد تا آنکه در حالت صحت از برای بقای
عافیت وصحت دعا کنند وثواب دعا حاصل کنند ودر حالت
مرض بسبب صبر وتضرع مثاب ومأجور شوند واز ادراک
الم وآزار مرض بفکر الم عذاب قبر وقیامت وجهنم افتند
تا خوف که موجب قرب الهی است در دلهای ایشان قرار
گیرد فایده دیگر آنکه سفر پرخطر قیامت بیاد آورند شاید
که از برای سفر خود فکر توشه کنند واز برای آسایش سرای
عقبی اندیشه نمایند حق تعالی بحکمت کامله خویش از برای
مرضها دواها خلق کرده تا آنکه بندگان مرضهای بدان معالجه
کنند وبدین سبب خدا را شکرها کنند وثواب شکر محظوظ
وبهره مند گردند وطبیب کسیست که دواها را شناسد وطریق استعمال
داند وبعلامات ظاهره اطلاع بر باطن مریض بهم رساند بر
نبض اطلاع بر احوال قلب وبقاروره اطلاع بر احوال جگر

وبر او اطلاع بر احوال معده بهم رساند پس طب مذموم نباشد
وطبیب نیز نا مذموم نباشد بلکه ممدوح و مثاب و ماجور
باشد اگر بشروطی که مذکور میشود عمل نماید اوّلا باید که
کودن و پست ادراک نباشد بلکه باید که فهیم و صاحب فطانت
باشد و فاسق و بی دیانت نباشد زیرا که طبیب امین جان
و محرم زنانست و قواعد طب را از کسی بیاموزد که مهارت
تمام در علم طب داشته باشد بلکه صاحب دیانت باشد باید
که در عرض تحصیل قواعد طب در خدمت طبیب حاذق معروف
بحذاقت بوده باشد و ملاحظه معالجهای استاد کند و بعد از
آنکه مهارت تمام در علم و عمل بهم رساند باذن استاد مباشر معالجه
شود و باید که خدا را شافی و خود را و دواها را اسباب الهی
داند و سزاوار آنست که چون مریض را ببیند دعا و تضرع
کند و شفای او را از خدا طلبد و مبادرت بقرائت فاتحة
الکتاب کند زیرا که از احادیث مستفاد میشود که هر مرضی که
بفاتحة الکتاب بر نشود بهیچ دوایی بر نمی شود و بهتر آنست
که مریض را سفارش کند که هفتاد فاتحه بخواند اگر مریض را
میسر نشود خویشان و آشنایان و دوستان از برای او

طب م

بخوانند

بخوانند این دوای اکبر است و باز مریض را سفارش نماید که
تصدق کند و طلب شفا از خوردن تربت حضرت امام حسین
علیه السلم نماید و در وقت خوردن تربت دعا بخواند یونس
بن ظبیان از حضرت امام جعفر علیه السلم روایت کرده که
طین قبر حسین علیه السلم شفاست از هر داء چون او را
بخوری بگو بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اجعله رزقاً واسعاً
وَعِلماً نافِعاً وشِفاءً مِن کُلِّ داءٍ اِنَّکَ علی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ
اَللّهُمَّ رَبَّ التُّربَةِ المُبارَکَةِ وَرَبَّ الوَصِیِّ الَّذی وارَتهُ صَلِّ
عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجعَل هذَا الطِّینَ شِفاءً مِن کُلِّ داءٍ
وَاَماناً مِن کُلِّ خَوفٍ و اولی اینست که چون طین بخورد
جرعه از آب بیاشامد و بگوید اللّهُمَّ اجعَلهُ رِزقاً واسِعاً
وَعِلماً نافِعاً وَشِفاءً مِن کُلِّ داءٍ و سقم بهتر اینست که در
وقت خواندن دعا تصور معنیش بکند باید که طین زیاده
از یک نخود نباشد و احتیاط اینست که طین از موضعی باشد
که زیاده از هفتاد گز دست از قبر دور نباشد و اولی اینست
که زیاده از بیست گز از قبر دور نباشد و هر چند نزدیکتر
باشد بهتر است و در وقت نشاییدن ضریح آنحضرت خاک

بسیاری بیرون آمد اگر از آن خالی بدست آید خوش نفتی خواهد
بود و چون خواهد که تفحص از احوال مریض کند باید که هفت
مرتبه استخیر الله برحمته بگوید و باید که تا اطلاع بر احوال قلب
و جگر و معده بهم نرساند مباشر معالجه نشود بلکه باید که پیش
از شروع در معالجه چند چیز تحقیق کند اول تحقیق کند که
مرضش از چه جنس و چه نوع است دویم تحقیق کند که
سبب مرضش چیست سیوم تحقیق کند قوت و ضعف مریض را
از نبض و تکلم و قیام و قعود چهارم مشخص نماید مزاج ایام
صحت مریض را پنجم تحقیق سن مریض کند ششم تحقیق عادت
مریض کند مشخص کند که بغیری معتاد هست یا نه هفتم
تحقیق کند نبض مریض را هشتم مشخص نماید که مریض
از کدام اهل بلاد است از سردسیر است یا از گرمسیر نهم باید
که ملاحظه فصل نماید و بمقتضای فصل عمل کند دهم باید که
ملاحظه نماید اول مرض است یا وسط مرض است یا آخر مرض است
یازدهم ملاحظه مقارنات مرض است از صداع و غیر آن دوازدهم
در امراض متشابهه باید که دعا و تضرع بسیار کند شاید که
ارحم الراحمین رفع اشتباه نماید و اگر دفع اشتباه نشود

باطبیان

با طبیبان مصلحت نماید شاید که بخاطر ایشان چیزی رسد
که بخاطر او نرسیده باشد و اگر چنانچه از صحبت اطبا نیز رفع
اشتباه نشود در این صورت اولی رجوع باستخاره است و چون
شروع در معالجه کند اگر چنانچه توان باغذیه مرض را علاج
کرد با دویه علاج نکند زیرا که از معصومین علیهم السلم روایت
شده که هیچ دوایی نیست که در بدن احداث دائی نکند و عقل
نیز برین حاکم است و اگر آنرا بغذا علاج نتوان کرد بدوای مفرد
آنرا علاج کند و اگر مرض محتاج بمرکب باشد اگر ممکن باشد
آن مرکب زیاده از دو جزو نباشد هر چند اجزا کمتر باشد
بهتر خواهد بود و بهترین دواها دوایی چند است که آنرا معصومین
علیهم السلم مدح کرده باشند مثل سنا و مکی و شونیز و کاشنی
و بنفشه و اهلیلجات و در خون گرفتن باید که تامل بسیار کند
اگر چنانچه علاج منحصر در خون گرفتن داند خون بگیرد و اگر
چنانچه اکتفا بحجامت توان کرد مبادرت بفصد نکند زیرا که
خطرش عظیم است پس هرگاه طبیب حاذق این نوع رعایتها
کند در علم طب مذموم و ملوم نخواهد بود بلکه مثاب و
ماجور خواهد بود خدا نگاه دارد از شر طبیبی که ترس خدا

در دلش نباشد و بدانچه کفته شد عمل نماید و بنا بر بی باکی
بندکان خدارا آلت تجویز سازد و خود را بعقوبت الهی کرفتار
نماید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم باز بیان فرمایند
که حلاج و بایزید دعوی اتحاد مینموده اند بنا بر این حلاج
انا الله وانا الحق میکفته و بایزید سبحانی ما اعظم شانی ولا
اله الا انا فاعبدنی ولوائی اعظم من لواء محمد میکفته آیا ایشان
بسبب این اقوال کافر هستند یا نه و معنی اتحاد که ایشان دعوی
میکرده اند چیست الجواب هیچ شک و ریب در کفر و الحاد
صاحبان این اقوال نیست باعتقاد باطل این جماعت چون
از خود دفع اعتبار و ننک و نام کنند و بیحیایی و بی شرعی را
شعار خود سازند با حق تعالی متحد میشوند عطار در تذکرة
الاولیا نقل کرده که زاهدی از بزرکان بسطام که همیشه از حلقه
بایزید غایب نبودی روزی کفت که ای شیخ سی سالست که قائم
الدهر وصایم اللیل درخواز این علم که تو میکویی اثری نمی یابم
و تصدیق میکنم و دوست میدارم شیخ کفت که اکر سیصد سال
همچنین باشی ذره بوی این حدیث را نیابی کفتم چرا کفت
از انکه تو محجوبی بنفس خود کفتم این را دوایی هست شیخ کفت

اما نکنی کفت بکنم که سالهاست که طالبم شیخ کفت این ساعت برو
و موی سر و محاسن فرو کن و جامه که داری بیرون کن و ازاری
از کلیم بر میان بند و بر سر آن محلت که ترا بهتر شناسند بنشین
و توبره کودکان پیش خود بنه و کودکان را جمع کن و بکو هر که مرا
یک قفا بزند یک جوز بدهم و هر که دو بزند دو جوز بدهم در
شهر میکرد تا کودکان سیلی بر کردنت بزنند که علاج تو اینست
زاهد کفت لا اله الا الله شیخ کفت اکر کافری این کلمه بکوید
مؤمن شود و تو بدین کلمه مشرک شدی کفت چرا کفت از انکه
تو خود را بزرک شمردی یعنی این چون نتوان کرد تو از برای
بزرکی نفس خود این کلمه کفتی نه از برای تعظیم حق زاهد کفت
من این نتوانم کرد شیخ کفت علاج تو اینست و من کفتم تو نکنی
بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست که طریقه حلاج و بایزید
مخالف دین و ملت و ایمان و اسلام است بدا حال این زندیقان
و پیروان ایشان رباعی از راه علی و آل او دور شوی ؛
کر پیرو پیروان منصور شوی ؛ کر پیرو بایزید خواهی بودن
نزدا است که با یزید محشور شوی ؛ باز بیان فرمایند که محی الدین
و تابعانش مثل ملای روم که قایل بوحدت وجودند و اعتقاد

ایشان اینست که الله تعالی بمنزله دریاست و خلق بمنزله موجهای
دریاست و محی الدین در فصوص گفته که الله تعالی سامری را گذاشت
که تا گوساله بسازد و مردمان گوساله پرست کنند زیرا که میخواست
در همه صورت پرستیده شود و باز در کتاب فصوص گفته که الله
تعالی نصاری را بر پرستش سه الٰه مذمت نموده از ینجهت که
ایشان الٰه را منحصر در سه داشته اند و غیر سه را الٰه نداشته اند
آیا این طایفه با این اعتقاد باطل کافر هستند یا نه **الجواب** شك
نیست در ینکه صاحبان این اقوال و این دعاوی کافرند با کفرها
و بدعتهای ایشان را در کتاب حکمة العارفین و کتاب تحفة الاخیار
و کتاب کشف الاسرار و کتاب تحفة العقلا بیان کرده ایم **باب**

بیان فرمایند که اثبات مجردات سوای ذات باری تعالی
با قرآن و با مذهب اهل بیت علیهم السلم دارد یا نه **الجواب**
بدانکه اثبات مجردات اثبات شبیه است از برای حق تعالی و آیه
لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ و احادیث متواتره اهل بیت دلالت صریح دارند
بر نفی مثل و شبیه و از اهل بیت علیهم السلم متواتر شده که گفته اند
که مَنْ شَبَّهَ اللهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ و احادیثی که دلالت صریح دارند
بر اینکه اَحَدِیُّ الذّات سوی ربّ البریّات نمی باشد در کتاب

حکمة

حکمة العارفین ذکر نموده ایم و از آنجمله حدیث فتح جرجانی است
و مضمون بعضی از آن اینست که بحضرت امام رضا علیه السلم گفت
که تو در وصف باری تعالی گفتی که الاحد الصمد و بعد از آن گفتی که لا
یشبهه شیئا و الله تعالی واحد است و انسان واحد است آیا این مشابهت
نیست حضرت در جواب گفت که تشبیه در معانی میباشد نه در اسم
پس انسان اگر گویند که واحد است معنیش اینست که جثه واحد است
انسان در معنی واحد نیست زیرا که صاحب اجزا و اعضاست
بعد از آن گفته و الله جل جلاله واحد لا واحد غیره است و این
حدیث صریح است در ینکه اگر مجردی سوای ذات باری بهمرسد
مشابهت حاصل شود و ایضا صریحست در ینکه واحدی سوای
الله تعالی نمیباشد اگر گویند که هرگاه که شما منکر عقول عشره
باشید که فلاسفه ایشان را موجود و مجرد میدانند پس معنی حدیث اول
ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر
چیست در جواب گوییم که مراد این عقل عقلیست که در مکلفین
میباشد و خلق بمعنی تقدیر است و قرینه بر این آخر حدیث
است که بك اثیب و بك اعاقب یعنی الله تعالی بعقل گفت
که بسبب تو ثواب میدهم و بسبب تو عقاب میکنم پس حاصل معنی

این حدیث اینست که علی عانی خلق عالم عقل است که اگر عقل نمی بود
عالم مخلوق نمی شد واقبال وادبار کنایه است ازینکه کار عقل
اطاعت وانقیاد است باز بیان فرمایند که محی الدین در فصوص
انکار عذاب جهنم کرده وگفته که در قرآن هرجا لفظ عذاب
واقع شده مشتق از عذب است بمعنی شیرین آیا بدین سبب
حکم بر کفرش میتوان کرد یا نه الجواب عذاب جهنم از ضروریات
دین ومنطوق نصوص کتاب مبین است انکارش بی شبهه
کفر وزندقه است باز بیان فرمایند که محی الدین در فصوص
گفته که جمیع انبیاء از مشکوة خاتم الانبیا اقتباس علم میکنند
وخاتم الانبیا از مشکوة خاتم الاولیا اقتباس علم میکنند
وخاتم الاولیا منم آیا این دعوی کفر است یا نه الجواب
بلا شك وریب این کلام کفر وزندقه است زیرا که مخالف ضروری
دین واجماع مسلمین است باز بیان فرمایند که کسانی که
اعتقاد دارند که هر که بحقیقت رسد شریعت ازو ساقط میشود
وملای روم در مثنوی تصریح باین کرده آیا ایشان بسبب این
اعتقاد باطل کافر هستند یا نه الجواب شك نیست در کفر صاحبان
این اعتقاد ما در کتاب تحفة الاخیار وکشف الاسرار بیان

کفر

کفر صاحبان این اعتقاد کرده ایم باز بیان فرمایند که ملای روم
در مثنوی گفته که ابن ملجم بحضرت امیر المؤمنین ع گفته مرا بقتل رسان
تا از من قتل تو واقع نشود پس آنحضرت در جوابش گفت هیچ
بغضی نیست در جانم ز تو زانکه این را من نمیدانم ز تو آلت حقی
تو فاعل دست حق کی زنم بر آلت حق طعن ودق این کلام
صریحست در اینکه ملا را اعتقاد این بوده که قاتل حضرت
امیر المؤمنین حق تعالی است وابن ملجم آلت حق است آیا
ملای روم بسبب این اعتقاد کافر هست یا نه الجواب چه
شك در ملعون بودن کسی که خدا را قاتل سید المرسلین داند [الوصیین]
وابن ملجم را آلت حق شیعه وسنی روایت کرده اند که سید
المرسلین ص را اشقی الاخرین خوانده ولهذا گفته که در زمان [قاتل امیر المؤمنین ع]
آنحضرت وبعد از آنحضرت بوده اند شقی تر ازو نبوده
حال صاحب این اعتقاد وکسی که محبان ومعتقدان وی اند
باز بیان فرمایند که علم نافع که حق تعالی طلب او را بر
مکلف واجب گردانیده کدام است وعالمی که ممدوح خدا و
انبیا واوصیاست چه کست ومقداری از احادیث که در بیان
فضل علم وعالم وارد شده بیان فرمایند تا بر طالبان علم

حقیقت علم و عالم ظاهر شود و از روی شوق در طلب سعی
نمایند الجواب بدانکه علمی که طلبش واجبست آیات محکمات
قرانی و احادیث صحیحه نبویه است زیرا که علم میراث رسول
خداست و رسول الله سوای قران و حدیث علمی در میان
امت نگذاشته اگر گویند که بعد از رسول خدا امت اختلاف
نمودند و هفتاد و سه فرقه گردیدند و همگی احادیث
روایت نمودند آیا احادیث تمامی ایشان علم است و یا احادیث
بعضی از ایشان و آیا جمیع ایشان ناجی و رستگارند یا
بعضی از ایشان در جواب گوییم که علم آن احادیث صحیحه
است که اهل بیت نبوت از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله
روایت کرده اند و ناجی و رستگار از هفتاد و سه گروه
امت آن گروهند که علم از اهل بیت علیهم السلام آموخته اند
و بر خود پیروی ایشان را واجب دانسته اند و دلیل برین
دو مدعی احادیث صحیحه متواتره است از آنجمله روایت شده
که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله گفته که انا مدینة العلم
و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب یعنی من شهر علم
و علی در اوست پس هر که علم طلبد باید که سوی در آید

این

این حدیث را شیعه و سنی و غیرهم روایت نموده و حکم بر صحتش
کرده اند و در غدیر خم حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله
مرتضی علی علیه السلام را با خود بمنبر برد و او را بامت نمود و
بتاج امامت و خلافتش سرافراز ساخت و اطاعتش را بر
تمام امت فرض گردانید و در حقش گفت مَن کُنتُ مَولاهُ
فَعَلیٌّ هذا مَولاهُ اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ وَانصُر
مَن نَصَرَهُ وَاخذُل مَن خَذَلَهُ یعنی هر که من مولی و حاکم اویم
علی مولی و حاکم اوست خدایا دوستی کن با کسی که با او
دوستی کند و دشمنی کن با کسی که با او دشمنی کند و یاری
کن با کسی که او را یاری کند و یاری مکن کسی را که او را
یاری نکند و ایضا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بواضح
ترین کلامی ادا کرد و بیان فرمود که تابعان و پیروان مرتضی علی
و سایر اهل بیت اطهار ناجیان و رستگارانند این معنی را
بدین عبارت ادا فرموده مَثَلُ اهلِ بیتی کَمَثَلِ سفینةِ نُوحٍ
مَن رَکِبَ فیها نَجی وَمَن تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ یعنی صفت اهل
بیت من صفت کشتی نوح است هر که در و نشست نجات
یافت و هر که تخلف نمود غرق شد رباعی در کشتی آل مصطفی

هر که نشست ؛ از دغدغهٔ غرق شدن یکسره رست ؛ از غرق
نجات ندهد دامن کوه ؛ زنهار مکش ز دامن کشتی دست ؛
چون رفت نبی برون ز دار دنیا ؛ طوفان ضلال و گمرهی شد
پیدا ؛ در بحر ضلال جز گروهی عالمی غرق شدند ؛ من آل علی
سفینة النجی ؛ بر دامن آل هر کسی کو زد دست ؛ بر دامن او
گرد ضلال ننشست ؛ بحر است جهان و آل چون کشتی نوح ؛
در کشتی نوح هر که بنشست برست ؛ هر مدعی که او پیرو آل از
جان نیست ؛ ایمن ز غم وسوسهٔ شیطان نیست ؛ در کشتی آل مصطفی
هر که نشست ؛ او را چه غم از کشاکش طوفان است ؛ و بدین عبارت درج
نیز بیان فرموده اِنّی تارکٌ فیکم ما اِنْ تمسّکتم به لن تضلّوا
ابداً کتابَ الله وعترتی اهلَ بیتی ولن یفترقا حتّی یردا
علیَّ الحوضَ یعنی در میان شما میگذارم دو چیز که اگر بدان
متمسّک شوید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترت من که
اهل بیت من باشند این دو چیز از هم جدا نشوند تا در حوض
بمن رسند رباعی بیرون مرو از طریق حق ای سالک ؛
زنهار مکن پیروی هر هالک ؛ کن پیروی کسی که بنهاد نبی
بر تارک او افسر انی تارک ؛ مخفی نماند که این حدیث در

از آنست که درین مختصرات گنجد پس این حدیث در میان شیعه
و سنی متواتر است و دلیل واضحیست بر اینکه شیعهٔ اثنی عشری
در میان هفتاد و سه گروه ناجی و رستگارند زیرا که در
میان هفتاد و سه گروه کسی امام و خلیفه دوازده نداشته
سوای ایشان و در بعضی از کتابهای اهل سنت مثل کتاب
مناقب اخطب خوارزم و غیر آن حدیث در فضل دوازده
امام وارد شده و در آن حدیث نامهای دوازده امام مذکور
است رباعی از گفتهٔ مصطفی امامت سه چار ؛ از روی یقین چو
که امامست چهار ؛ نشناسی اگر سه چار حق را ناچار ؛
خواهی بعذاب ایزدی گشت دچار ؛ پس از آنچه گفتیم
و بیان نمودیم دانستی که معلوم است سوای تابعان و پیروان
اهل بیت علیهم السلام همه گمراه و مستوجب عقوبت آلهند
و ما در کتاب اربعین چهل دلیل بر اینکه ناجی و رستگار
شیعهٔ اثنی عشریست نقل نموده‌ایم دیگر از جملهٔ احادیث
صحیح ثابته که دلالت دارد بر اینکه از هفتاد و سه گروه
یک فرقه ناجی است این حدیث است که ستفترق اُمّتی
علی ثلثٍ وسبعین فرقةً فرقةٌ منها ناجیةٌ والباقی فی النار

این حدیث را شیعه وسنی روایت کرده اند ودر صحتش
خلافی نیست ودر طریق شیعه باین عبارت نیز روایت شده
افترقت امة موسی علی احدی وسبعین فرقة کلها فی النار
الا واحدة وهی التی اتبعت وصیه یوشع وافترقت امة
عیسی علی اثنین وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة
وهی التی اتبعت وصیه شمعون وستفترق امتی علی
ثلث وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة وهی التی
تتبع وصیی علیا یعنی امت موسی هفتاد ویک گروه شدند
جمیع ایشان در آتش اند الا یک گروه که پیروی وصی موسی
که یوشع است نمودند وامت عیسی هفتاد ودو گروه شدند
جمیع ایشان در آتشند الا یک گروه که پیروی وصی عیسی
که شمعون است نمودند وعنقریب امت من هفتاد وسه
گروه خواهند شد جمیع ایشان در آتشند الا یک گروه که
پیروی وصی من که علیست بنمایند پس هر که اندک فهمی
وشعوری داشته باشد وملاحظه احادیث صحیحه ثابته متواتره
مذکوره نماید حکم جزم کند که از هفتاد وسه گروه است سوای
یک گروه ناجی ورستگار نیست وآن گروه ناجی شیعه اثنی

عشریت که متابعت اهل بیت علیهم السلم بر خود در اصول و فروع
لازم دانسته اند ومتابعت غیر ایشان را جایز ندانسته اند
بدانکه احادیث در فضل علما بسیار است وما درین مقام
اکتفا بچند حدیث میکنیم از حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله روایتست که گفت اذا کان یوم القیمة یوزن
مداد العلماء مع دماء الشهداء فیرجح مداد العلماء علی
دماء الشهداء یعنی در روز قیامت وزن کرده میشود
مداد علما با خونهای شهدا پس زیادتی میکند مداد علما
بر خونهای شهدا واز حضرت امیر المؤمنین ع حدیثی
روایت شده که بعضی از آن اینست که جلوس ساعة عند
العلماء احب الی الله تعالی من عبادة سنة لا یعصی الله
فیها طرفة عین والنظر الی العالم احب الی الله من اعتکاف
سنة فی البیت الحرام وزیارة العلماء احب الی الله من
سبعین حجة وعمرة وافضل من سبعین طواف حول البیت
یعنی نشستن یکساعت نزد علما نزد خدا دوستر است از
عبادت یکساله که در آن یکسال یکچشم زدن معصیت خدا
نکند ونظر کردن بعالم دوستر است نزد خدا از اعتکاف

یکساله در بیت الله الحرام و زیارت علما رفتن نزد خدا دوست‌تر است
از هفتاد حج و عمره و افضلست از هفتاد طواف بر گرد خانه
و در حدیث دیگر وارد شده که استغفار میکنند از برای طالب
علم همه چیز حتی ماهیان دریا و مرغان هوا و محمد بن یعقوب
کلینی بسند متصل از حضرت امام جعفر صادق ع روایت
کرده که آنحضرت گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت طَلَبُ العِلمِ فَرِیضَةٌ عَلی کُلِّ مُسلِمٍ وَ مُسلِمَةٍ اَلا اِنَّ الله
یُحِبُّ بُغاةَ العِلمِ یعنی طلب علم فریضه است بر هر مسلم
و مسلمه و خدا دوست میدارد طالبان علم را و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم حدیثی در فضل علم نقل شده که بعضی
از آن اینست اِنَّ کَمالَ الدِّینِ طَلَبُ العِلمِ وَ العَمَلُ بِه و ترجمه‌اش
اینست که بدانید که کمال دین طلب علمست و عمل نمودن و محمد بن
یعقوب کلینی بسند متصل از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده که آنحضرت گفت که عالِمٌ یُنتَفَعُ بِعِلمِه اَفضَلُ مِن
سَبعِینَ اَلفِ عابِدٍ یعنی عالمی که منتفع شوند از علم او زیادتست
از هفتاد هزار عابد و باز محمد بن یعقوب روایتی نقل نموده
که بعضی از آن اینست که فَضلُ العالِمِ عَلَی العابِدِ کَفَضلِ القَمَرِ

عَلی سایِرِ النُّجُومِ لَیلَةَ البَدرِ وَ اِنَّ العُلَماءَ وَرَثَةُ الاَنبِیاءِ اِنَّ الاَنبِیاءَ
لَم یُوَرِّثُوا دِیناراً وَ لا دِرهَماً وَ لکِن وَرَّثُوا العِلمَ فَمَن اَخَذَ مِنهُ اَخَذَ
بِحَظٍّ وافِرٍ یعنی فضل عالم بر عابد مثل فضیلتیست که ماه بر
باقی ستارگان دارد در شب بدر بدرستی که علما وارثان
انبیا اند انبیا بکسی دینار و درم میراث نداده اند بلکه علم را
بمیراث داده اند و در کتاب کلینی حدیثی از حضرت امام رضا
علیه السلم نقل شده که بعضی از آن اینست اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی
اَوحی اِلی دانیالَ اَنَّ اَمقَتَ عَبِیدی اِلَیَّ الجاهِلُ المُستَخِفُّ
بِحَقِّ اَهلِ العِلمِ التّارِکُ لِلاِقتِداءِ بِهِم یعنی بدرستی که خدای تعالی
وحی کرد بدانیال که مغضوب‌ترین بندگان بنزد من آنکسیست
که خفت رساند بحق اهل علم و ترک پیروی ایشان کند
و محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت امام جعفر علیه السلم
روایت کرده که آنحضرت گفت که اُغدُ عالِماً اَو مُتَعَلِّماً اَو مُحِبّاً لَهُم
وَ لا تَکُن رابِعاً فَتَهلِکَ بِبُغضِهِم یعنی عالم باش یا متعلم یا
که از ایشان بیاموزی یا دوست ایشان باش و چهارم مباش که
ببغض ایشان هلاک شوی بدانکه علم بمنزله مشعلیست
در راه دین و راه دین تاریک و پر خوف و خطرست پس

بایدکه سالک طریق حق صاحب مشعل باشد یا باید که از مشعلدار
دور نشود و چراغش که خاموش شود از مشعل روشن نماید
یا دوست مشعلدار باشد که از مشعلدار جدایی نکند و بنور
مشعل او براه رود پس اگر کسی از مشعلدار دوری کند و
با وی محبتی نداشته باشد البته هلاک شود باز نمایان فرمائید
که علما چند قسمند الجواب بدان رحمک الله که علما سه قسمند
اوّل جماعتی اند که بر ظاهر عدالتند از گناه کبیره اجتناب کنند
و بر صغایر اصرار ننمایند و سنن موکده نبویه که ترکش موجب
سقوط عدالت است بجا آورند و بمعروف امر کنند و از منکر
نهی نمایند و از طریقه مستقیمه اهل بیت علیهم السلم
بیرون نروند و بمقتضای کتاب خدا و احادیث صحیحه ائمه هدی
عمل نمایند این جماعت متقیانند و مروّجان دین و علمااند و
تابعان و پیروان ایشان ناجیان و رستکارانند و قسم دوم اولیاء
الله اند و هم قوم عالجوا قلوبهم بذکر هادم اللذات و قاطع الشهوات
و مفرّق الجماعات و موتّم البنین والبنات فشفاهم الله من مرض
الحرص والحسد وطول الامل وغیرها من المهلكات فتوكلوا على
الله وفوّضوا امورهم الیه و رضوا بقضائه و سلّموا لامره و سکتوا

فکان

فکان سکوتهم فکرًا و تکلموا فکان کلامهم ذکرا و نطقوا فکان نطقهم
حکمة و نظروا فکان نظرهم عبرة و مشوا فکان مشیهم بین الناس
برکة و اذا جنهم اللیل عبدوا الله و اقبلوا علیه و حولوا ایضا
قلوبهم الیه فخاطبوه کانهم شاهدوه و کالموه کانهم ابصروه و
فرحوا به و تلذذوا بذکره و تنعموا بمناجاته و استغفروه من کل
لذة بغیر ذکره و من کل راحة بغیر انسه و من کل سرور بغیر
قربه و من کل شغل بغیر طاعته و ذکروا الله کثیرا فی الخلاء
والملاء و دعوا الله بمثل هذا الدعاء اللهم انی اراک بقلبی و
اهواک و اراقبک و اخشاک و اذکرک و لا انساک یا حبیبی
کیف انساک و لم تزل ذاکری و کیف الهو عنک و انت مراقبی
عمیت عین من لا یراک علیه رقیبا و خسرت صفقة عبد لا
یکون له من حبک نصیبا اللهم املأ قلبی حبا لک و خشیة منك
و شوقا الیک و اجعلنی ممن جباههم الارتیاح الیک والحنین
و دیدنهم الزفرة والانین و جباههم ساجدة لعظمتک و
عیونهم ساهرة فی خدمتک و قلوبهم معلقة بمحبتک و
افئدتهم منخلعة من مهابتک اولئک العارفون المحبون للقرب
جعلنا الله تعالی منهم و حشرنا معهم معنی کلام ایشت کم اولیاء

الله جماعتیند که علاج کرده اند دلهای خود را بیاد مرگ که شکننده
لذتهاست وقطع کننده شهوتهاست ومتفرق سازنده جماعتها
ویتیم سازنده فرزندهاست پس الله تعالی شفا داده ایشانرا
از مرض حرص وحسد وطول امل وغیر آن از امراض مهلکه
پس بر خدا توکل کنند وامور خود را باو واگذارند وتسلیم امرش
کنند وراضی بقضایش شوند پس ساکت شوند وسکوت ایشان
فکر باشد وتکلم کنند وکلام ایشان ذکر باشد وناطق شوند
پس نطق ایشان پند وموعظه باشد ونظر کنند پس نظر
ایشان عبرت باشد وراه روند ورا[ه] رفتن ایشان
درمیان مردم برکت باشد وچون شب درآید خدا را
عبادت کنند ومتوجه او شوند وچشمهای دل خود را
بخدا بگردانند پس با خدا خطاب کنند چنانچه گویا او را مشاهده
میکنند وباوی مکالمه کنند چنانچه گویا او را می بینند وباو
شاد وفرحناک باشند واز ذکرش لذت یابند ومناجاتش
تنم کنند واستغفار کنند از هر لذتی که غیر لذت ذکر او
باشد واز هر راحتی که غیر راحت انس او باشد واز هر شادی
که غیر شادی محبت او باشد واز هر شغلی که غیر طاعت او
باشد

باشد ذکر خدا بسیار کنند در خلوت وکثرت ودعا کنند مثل این
دعا ای مولای من بچشم دل ترا می بینم وترا دوست دارم
وترا در نظر دارم واز تو میترسم وترا یاد میکنم وفراموشت
نمی سازم ای حبیب من چگونه ترا فراموش سازم وتو مرا
پیوسته بیاد داری وچگونه بغیر تو مشغول شوم وتو مرا در
نظر داری ومی بینی نابیناست کسی که ترا بر خود حاضر نبیند
وزیان کارست کسی که او را بهره ونصیبی از محبت تو نباشد
خدایا پر گردان دل مرا از محبت وخوف وشوق خود و
بگردان مرا از کسانی که داب ایشان اشتیاق است بتو وعادت
ایشان فریاد است وناله وپیشانی ایشان در سجده است از برای
عظمت تو وچشمهای ایشان بیداری کشد در خدمت تو و[illegible]
دلهای ایشان معلق است بمحبت تو وفواد ایشان [illegible]
از ترس وهیبت تو این جماعت عارفون ومحبون ومقربوند
خدایا بگردان ما را از اولیای خود ومحشور کن ما را با ایشان
رباعی یارب بمحبتت گرفتارم ساز ۞ در بوته اخلاص دلم را
بگداز ۞ از بالش وبستر غفلت بردار ۞ شاید که کنم باوج
معرفت پرواز ۞ ماحد کتاب تحفة الاخیار وعظیم ربانی

و سفینة النجاة بیان طریق تحصیل مقام اولیاء الله کرده ایم
قسم سیم جماعتیند که بنا بر بی توفیقی خود را واگذاشته اند
که دلهای خود را بذکر هادم اللذات علاج نکرده اند تا آنکه مرض
حرص و حسد و غیر آنها از امراض مهلکه بر دلهای ایشان
غالب شده و دلهای ایشان را فاسد ساخته اند ایشان از خدا
شرمی است و نه از عقوبتش ترسی از کبایر اجتناب نکنند و از
صغایر پرهیز ننمایند نه بمعروف امر کنند و نه از منکر نهی نمایند
و بسنن نبویه بی میل و رغبت باشند این جماعت ضالون
و مضلون و محجوبان دین مبین و شرع متین اند عذاب ایشان
از عذاب جاهلان عظیم تر و از رحمت الهی دورتر بود و آنچه
از احادیث که در فضل علما مذکور شد مخصوص قسم اول
ثانیست و این طایفه از آن محروم و بی بهره اند ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله خیرة
الوری شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که ستة اشیاء لیس للعباد
فیها صنع المعرفة و الجهل و الرضا و الغضب و النوم
و الیقظة یعنی شش چیز است که بندگان را در آن صنعی
و کاری نیست شناختن و نادانی و راضی بودن و خشمناک
گردیدن و خواب و بیداری بدانکه در معرفت و جهل
اشکالی وارد است که موهم آنست که کفار و ارباب
مذاهب باطله در کفر خود معذور باشند و جوابش
بچند وجه ممکنست اول آنکه گوییم که جمیع علوم و معارف
از جانب حق تعالی افاضه میشود بعضی باستعداد نفوس
ایشان و افاضه علم بر آنها بقدر استعداد و قابلیت
و بعضی بتوسط انبیا و اوصیا علیهم السلام و آنچه بر خلق
واجبست آنست که خود را در معرض فیضان علم بدر
آورند و از اغراض باطله خالی گردانند و طالب حق گردند
و چون حق تعالی بر ایشان افاضه کند باید که اقرار کنند

وبظاهر انکار کنند چنانچه حق تعالی در حق جمعی از
کفار میفرماید که جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ
یعنی انکار کردند آنها را و یقین حاصل بآنها نفسهای
ایشان و مؤید این وجه است آنچه ابن بابویه
رحمة الله علیه در کتاب توحید از عبد الرحیم روایت
کرده است که نوشتم بخدمت حضرت صادق یا باقر علیهما
السلام و سؤال کردم از معرفت در جواب نوشتند که
بدان که معرفت از صنع و کار خدا است در دل آفریده
شده است و بندگان را در این دو چیز صنعی نیست
و ایشان را در این دو چیز اختیار هست از جهت کسب
کردن پس بسبب خواهش ایشان ایمان را اختیار
معرفت کردند پس بودند باین جهت مؤمنان و
عارفان و بسبب خواهش ایشان کفر را اختیار
نمودند و انکار کردند پس بودند باین جهت کافران
و انکار کنندگان و کوران و این بسبب توفیق خداست
مر ایشان را و واگذاشتن آنها که واگذاشته است ایشان را
پس باختیار و اکتساب خدا عقاب میکند ایشان را

و انکار صنع خدا است در جمله آفریده شده است

وثواب

وثواب میدهد ایشان را مؤلف گوید که پس ازین
حدیث ظاهر شد که افاضه علم از جانب خداست
وکسب از بنده است که خود را مستعد و قابل افاضه
گرداند پس اگر طالب ایمان شد و خود را از اغراض
باطله خالی کرد و در طلب و سعی تقصیر نکرد البته حق
تعالی حق را برای او افاضه میکند چنانچه فرموده که
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و اگر طالب
باطلست و در مقام شک و شبهه است و طالب حق
نیست در جهل میماند و ممکنست که اعتقادات باطله
نیز بسوء اختیار او بر او فایض شود و بسوء اختیار
خود معاقب باشد چنانچه قاتل که ضربت میزند حق
تعالی قبض روح مقتول میکند و قاتل بسبب تحصیل
اسباب موت معاقبست و اقول بعقل اقرب و از
شبهات ابعد است دویم آنکه مراد از معرفت شناختن
خدا و اقرار بوجود خالق باشد و این معرفت اجمالی
بسیار فطریست و هر کس را در بدو فطرت و ابتدای
شعور حاصلست و لهذا هیچکس را بخاطر نمی آید که

موافق

اول زمان معرفت او کی بوده و هر که انکار کند از روی
مکابره انکار میکند چنانچه حق تعالی میفرماید وَلَئِنْ
سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ
اگر از ایشان بپرسی کی آفریده است آسمانها و زمین را
هر آینه میگویند خدا چنانچه زراره روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه میثاق که
حضرت فرمود که خدا مشافهة ایشان را خطاب کرد
در روز اول که اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و ایشان گفتند بلی پس
آنحالت از یاد ایشان برد و اقرار را در سینه ایشان
ثابت کردانید و اگر آن نمی بود هیچکس نمیدانست که
آفریننده و روزی دهنده او کیست و اینست معنی
قول خدا وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ
لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ و برقی روایت کرده است که صفوان
از حضرت امام موسی علیه السلام پرسید که آیا مردم را
در معرفت استطاعتی هست فرمود که نه نیست مکر
تطول و انعام خدا پرسید که آیا بر معرفت ثواب دارند
فرمود که همچنانکه اصل معرفت را تفضل داده ثواب را

نیز

نیز تفضل میدهد سیم آنکه جمیع اصول دین مراد باشد
و غرض آن باشد که کسی در هدایت کسی چندان سعی نکند
میداد چنانچه حق تعالی خطاب بحضرت رسالت
فرمود که اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ تو هدایت نمیکنی
کسی را که دوست داری بلکه خدا عقلی داده و حجتها
در آفاق و انفس ظاهر کرده است بر وجهی علم و
کمالات خود پیغمبران فرستاده و با ایشان معجزات
داده و اوصیا را بعلم و معجزات ممتاز کردانید پس
هر که هدایت می یابد با آنچه خدا باو داده خود برای او
از حجت ظاهر کردانیده هدایت می یابد نه بگفتهای
کردهای مردم و مراد با آنکه جهل از جانب خدا است
جهل بعض امور است مانند جمعی که در زمانیکه بر
ایشان حجتی قایم نشده باشد ایشان مستضعف اند
و خدا ایشان را معذور میدارد بلکه جمعی که از تحصیل
مجانین باشند و معرفت حق تعالی نیز ایشان را حاصل
نباشد معذور خواهند بود چهارم آنکه مراد ما اشیا
سوای معرفة الله باشد که بگفته انبیا و رسل معلوم

میشود و خدا این امور را بمردم نگذاشته بلکه خود را بایشان
شناسانیده و پیغمبران و اوصیا برای تکمیل ایشان فرستاده
که عقاید حق را بر ایشان القا کنند و بعبادات و ریاضات
ایشان را باعلای درجات ایمان برسانند چنانچه از طریقه
انبیا علیهم السلام ظاهر میشود که اول ایشان را تکلیف تکلم
بکلمتین میکردند و عبادات تعلیم ایشان مینمودند
و بتدریج ایشان را بهر درجه که قابل بودند از درجات
ایمان میرسانیدند پنجم آنکه مراد از معرفت کمال معرفت
باشد و مراد بجهل مقابل آن یعنی مردم را در تکمیل
معارف عباد اختیاری نیست و کمال معرفت و ایمان
و یقین بتوفیق و تأیید رب العالمین میشود و این
معنی از احادیث بسیار و تجارب بیشمار معلوم است
ششم آنکه مراد از معرفت دانستن احکام شرعی باشد
و غرض رد بر اهل سنت باشد که ایشان را اعتقاد
آنست که احکام دین را بدون اخذ از ائمه هدی
به عقل مخلوط بهوی می توان دانست و این معنی
بعید است هفتم آنکه این احادیث چون موافق

کتابهای اهل سنت بچندین عبارت نقل شده از آنجمله در کتاب
الجمع بین الصحیحین و کتاب ابن حنبل و در جزو چهارم
صحیح مسلم در دو موضع و در کتاب سنن و صحیح ترمذی و
در کتاب عقد نقل شده و ابن مغازلی شافعی بچندین
طریق در کتاب خود نقل کرده و ثعلبی نیز در تفسیر خود
نقل نموده و گفته که ابن مردویه که از محدثین اهل سنت است
این حدیث را بدویست و نه طریق نقل نموده پس لله الحمد که این
احادیث را سنیان نیز روایت نموده اند و در کتابهای معتبر
خود نقل کرده اند و حکم بصحتش کرده اند و بیان نموده اند که
مراد از اهل بیت علی مرتضا ست و فاطمه زهرا و حسن و
حسین علیهم السلم اند پس ناجی و رستکار طایفه اند که
اعتقاد دارند که در هر زمان با کتاب الله یکی از اهل بیت
پیغمبر می باشد تا قیامت و آن طایفه شیعه اثنی عشریه اند زیرا
که سوای ایشان از هفتاد و سه گروه قایل باین نیستند
پس مشخص شد که ناجی و رستکار شیعه اثنی عشری باشند
و در تفسیر آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا مفسرین بیان کرده اند که مراد از اهل بیت

مرتضی علی و حسن و حسین و فاطمه زهرا علیهم السلام اند و
این آیه دلیل واضحیست بر طهارت و وجوب عصمت اهل بیت
علیهم السلام و دیگر از جمله احادیث صحیحه ثابته که دلیلست
بر اینکه از هفتاد و سه فرقه امت سوای شیعه اثنی عشری
ناجی و رستگار نیست این حدیثست که یکون بعدی اثنی عشر
خلیفة کلهم من قریش و این معنی در کتب اهل سنت بعبارات
مختلفه نقل شده و حکم بر صحتش نموده اند و آنرا در کتب
صحاح خود ذکر کرده اند از آنجمله در صحیح بخاری یکحدیث
است و در صحیح مسلم یازده حدیثست و در تفسیر ثعلبی سه
حدیث است و در کتاب جمع بین الصحیحین هفت حدیثست
و در کتاب الجمع بین الصحاح است دو حدیث است و در
کتاب مسند ابن حنبل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
باین عبارت وارد شده یکون بعدی من الخلفاء عدد
نقباء بنی اسرائیل اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی
میباشند بعد از من خلفا بعدد نقیبان بنی اسرائیل دوازده
خلیفه که جمیع ایشان از قریش باشند این نقل سنیانست
در بیان عدد خلفا و اما نقل شیعه درین باب زیاده

از آنکه

با مذهب اشاعره دارد محمول بر تقیه باشد و این از
سابق جمیعه ترا است و تفصیل کلام و ایفاء حق مقام
درین حدیث شریف که لغزشگاه افهام است محتاج
ببسط طویل الذیلی است که مجال آن وفا نمیکند و
از ائمه هدی علیهم السلام نهی از تفکر در فروع مسئله
قضا و قدر که این جمله آنها است وارد شده لهذا بهمین
قدر اکتفا نمود هدانا الله و سایر اخواننا المؤمنین
الی الصراط المستقیم



واذا اكل لبناً او شرب يقول اللهم بارك لنا فيه وارزقنا منه
وباسناده قال حدثني ابي علي بن ابي طالب عليه السلام
قال قال ابو جحيفة اتيت النبي صلعم وانا اتجشأ فقال لي
يا ابا جحيفة اكفف جشاءك فان اكثر الناس شبعا في الدنيا
اطولهم جوعا يوم القيمة قال فما ملأ ابو جحيفة بطنه من طعام
حتى لحق بالله وباسناده قال كان النبي صلعم اذا اكل
لبناً تمضمض فاه وقال ان له لدسماً وباسناده قال حدثني
ابي علي بن ابي طالب قال ثلثة لا يعرضن احدكم نفسه عليهن
وسو صايم الحجامة والحمام والمرأة الحسناء وباسناده
عن علي عليه قال للمرأة عشر عورات فاذا تزوجت
استترت عورة واحدة واذا ماتت استترت
عوراتها كلها وباسناده قال حدثني ابي علي بن ابي طالب ع

سئل النبي صلعم عن امراة زنت فذكرت المرأة انها
بكر فامر النبي صلعم ان امر النساء ينظرن اليها فنظرن
اليها فوجدنها بكرا فقال ما كنت لاضرب الجلد من عليها خاتم
من الله وكان يجيز شهادة النساء في مثل هذا وباسناده
عن علي بن ابي طالب ع قال اذا سئلت المرأة من
فجر بك فقالت فلان حددتها حدين حدا لفريتها
على الرجل وحدا لما اقرت على نفسها بالفجور وباسناده
قال ابي علي عليه السلام ليس في القرآن يا ايها الذين
آمنوا الا في التورية يا ايها الناس وباسناده عن علي
عليه السلام لو رأى العبد اجله وسرعته اليه لابغض
الامل وطلب الدنيا وباسناده عن علي عليه السلام
ان الحسن والحسين عليهما السلام كانا يلعبان عند النبي صلعم

حتى مضى عامة الليل ثم قال لهما انصرفا الى امكما فبرقت برقة
فما زالت تضيء لهما حتى دخلا على فاطمة والنبي صلعم ينظر الى البرقة
فقال الحمد لله الذي اكرمنا اهل البيت وباسناده قال حدثني
علي بن ابي طالب عليه السلام قال وجدت عن رسول الله صلعم
كتابين كتاب الله عز وجل وكتابا في قراب سيفي قلت يا امير
المؤمنين وما الكتاب الذي في قراب سيفك قال من قتل
غير قاتله او ضرب غير ضاربه فعليه لعنة الله وباسناده
قال حدثني ابي علي قال كنا مع النبي صلعم في حفر الخندق اذ
جاءت فاطمة عليها السلام ومعها كسيرة من خبز فدفعتها
الى النبي ع فقال النبي صلعم ما هذه الكسيرة قالت قرصا
خبزته للحسن والحسين جئتك منه بهذه الكسيرة فقال النبي صلعم
يا فاطمة اما انه اول طعام دخل فم ابيك منذ ثلث وباسناده

قال حدثني ابي علي بن ابي طالب ع قال من عرض نفسه للتهمة فلا
يلومن من اساء الظن وباسناده قال اُتي النبي صلعم بطعام
فادخل اصبعه فيه فاذا هو حار فقال دعوه حتى يبرد فانه
اعظم بركة وان الله عز وجل لم يطعمنا الحار وباسناده قال
حدثني ابي علي بن ابي طالب ع قال اذا اراد احدكم الحاجة
فليباكر في طلبها يوم الخميس وليقرا اذا خرج من منزله آخر
سورة آل عمران وآية الكرسي وانا انزلناه في ليلة القدر
وام الكتاب فان فيها قضاء حوائج الدنيا والآخرة
وباسناده قال حدثني ابي علي بن ابي طالب عليه السلام
الطيب نشرة والعسل نشرة والركوب نشرة والنظر في الخضرة
نشرة وباسناده قال حدثني علي بن ابي طالب عليه السلام
كلوا خل الخمر فانه يقتل الديدان في البطن وباسناده

قوله والعسل نشرة لم يوجد في بعض النسخ

قال علي بن ابي طالب عليه السلام كلوا خل الخمر ما فسد و
لا تاكلوا ما افسدتموه انتم وباسناده عن علي بن الحسين
عليهما السلام انه قال حدثني اسماء بنت عميس قالت قبلت
جدتك فاطمة عليها السلام في الحسن والحسين فلما ولد الحسن
جاء النبي صلعم فقال يا اسماء هلمي ابني فدفعته اليه في خرقة
صفراء فرمى بها النبي وقال يا اسماء الم اعهد اليكم
ان لا تلفوا المولود في خرقة صفراء فلففته في خرقة بيضاء
ودفعته اليه فاذن في اذنه اليمنى واقام في اليسرى
ثم قال لعلي عليه السلام باي شي سميت ابني هذا قال علي
عليه السلام ما كنت لاسبقك باسمه يا رسول الله وقد
كنت احب ان اسميه حربا فقال رسول الله صلعم
وانا لا اسبق باسمه ربي عز وجل ثم هبط جبرئيل عليه السلام

اي كنت قابلة لجدتك

اتي

فقال السلام عليك يا محمد العلي الاعلى يقرئك السلام و
يقول علي منك بمنزلة هارون من موسى ولا نبي بعدك فسم
ابنك هذا باسم ابن هارون قال النبي صلعم وما اسم ابن هرون
يا جبرئيل قال شبر قال النبي صلعم لساني عربي قال سمه
الحسن قالت اسماء فسماه الحسن فلما كان يوم سابعه
عق النبي عليه السلام بكبشين املحين فاعطى القابلة فخذ كبش
وحلق راسه وتصدق بوزن الشعر ورقا وطلى راسه
بالخلوق ثم قال يا اسماء الدم فعل الجاهلية قالت اسماء
فلما كان بعد حول من مولد الحسن ولد الحسين علم فجاء
النبي عليه السلام وقال يا اسماء هلمي يا بني فدفعته اليه
في خرقة بيضاء فاذن في اذنه اليمنى واقام في اليسرى
ووضعه في حجره وبكا قالت اسماء فقلت فداك ابي

وامي مم بكاؤك قال من ابني هذا فقلت انه ولد الساعة
قال يا اسماء تقتله الفئة الباغية من بعدي لا انالهم الله
شفاعتي ثم قال يا اسماء لا تخبري فاطمة فانها حديثة
عهد بالولادة ثم قال لعلي عليه السلام باي شيء سميت
ابني هذا قال ما كنت لاسبقك باسمه يا رسول الله
وقد كنت احب ان اسميه حربا فقال رسول الله صلعم ما كنت
لاسبق باسمه ربي فاتاه جبرئيل عليه السلام فقال الجبار
يقراء عليك السلام ويقول سمه باسم ابن هرون قال صلعم
ما اسم ابن هرون قال شبير قال لساني عربي قال
سمه الحسين فسماه الحسين ثم عق يوم سابعه بكبشين املحين
وحلق راسه وتصدق بوزن شعره ورقا وطلى راسه
بالخلوق وقال الدم فعل الجاهلية واعطى القابلة فخذ كبش

وباسناده عن علي عليه السلام قال جاني رسول الله
صلعم بالورد بكلتي يديه فلما ادنيته الى انفي قال اما انه
سيد ريحان الجنة بعد الآس وباسناده عن علي عليه السلام
قال عليكم باللحم فانه ينبت اللحم ومن ترك اللحم اربعين يوما
ساء خلقه وباسناده قال قال رسول الله صلعم عليكم
بالعدس فانه مبارك مقدس وانه يرق القلب ويكثر
الدمعة وانه قد بارك فيه سبعون نبيا آخرهم عيسى بن مريم
وباسناده قال حدثني ابي علي بن ابي طالب ع قال
دخل طلحة بن عبد الله على رسول الله صلعم وفي يد
رسول الله سفرجلة فرمى بها اليه فقال خذها يا ابا محمد
فانها تجم القلب وباسناده عنه قال ذكر اللحم والشحم
عند رسول الله صلعم فقال ليس منها بضعة تقع في المعدة

الا انبتت مكانها شفاء واخرجت مكانها داء وباسناده
عن علي عليه السلام قال كان النبي صلعم لا ياكل الكليتين
من غير ان يحرمهما لقربهما من البول وباسناده قال من
اكل احدى وعشرين زبيبة لم يجد في جسده شيئا يكرهه
وباسناده عن علي عليه السلام قال كان النبي صلعم اذا اكل
التمر يطرح النوى على ظهر كفه ثم يقذف به وباسناده
عن علي عليه السلام قال جاء جبرئيل الى النبي صلعم فقال
عليك بالبرني فانه من خير تموركم يقرب من الله ويبعد
من النار وباسناده عن علي عليه السلام قال عليكم بالقرع
فانه يزيد في الدماغ وباسناده عن الحسن بن علي عليهما السلام
قال دعا رجل امير المؤمنين علي بن ابي طالب فقال له
اجبتك على ان تضمن لي ثلث خصال قال وما هن

عليكم

ويباعد

بالقرع

يا امير المؤمنين قال لا تدخل شيء من خارج ولا تدخر عني
شيأ في البيت ولا تجحف بالعيال قال ذلك لك فاجابه
علي عليه السلام **وباسناده** قال قال رسول الله صلعم يا علي
لولاك لما عرف المؤمنون بعدي **وباسناده** عن علي
عليه السلام قال الحناء بعد النورة امان من الجذام
والبرص **وباسناده** قال قال رسول الله صلعم يا علي انك
قد اعطيت ثلاثا لم اعطهن قلت فداك ابي وامي و
ما اعطيت قال اعطيت صهرا مثلي واعطيت مثل
زوجتك فاطمة واعطيت مثل الحسن والحسين
وباسناده عن علي عليه السلام قال قال رسول الله
صلعم يا علي ليس في القيمة راكب غيرنا ونحن اربعة
فقام اليه رجل من الانصار وقال فداك ابي وامي

ما اعطيت مثلي

ومن

ومن هم قال صلعم انا على دابة البراق واخي صالح على ناقة
الله التي عقرت وعمي حمزة على ناقتي العضباء واخي علي
على ناقة من نوق الجنة وبيده لواء الحمد ينادي لا اله
الا الله محمد رسول الله فيقول الآدميون ما هذا الا
ملك مقرب او نبي مرسل او حامل عرش فيجيبهم ملك
من بطنان العرش يا معشر الآدميين ليس هذا ملكا مقربا
ولا نبيا مرسلا ولا حامل عرش هذا علي بن ابي طالب ع
وباسناده عن علي عليه السلام قال الطاعون حية
وميتة **وباسناده** قال علي بن الحسين زين العابدين
عليهما السلام كاني بالقصور وقد شيدت حول
قبر الحسين وكاني بالاسواق قد حفت حول قبره
ولا تذهب الايام والليالي حتى يسار اليه من الآفاق

وذلك عند انقطاع ملك بني مروان **وباسناده** قال قال
امير المؤمنين علي بن ابي طالب ع سمعت رسول الله
صلعم يقول اني اخاف عليكم استخفافا بالدين ومنع
الحكم وقطيعة الرحم وان تتخذوا القرآن من امة يقدمون
احدهم وليس بافضلهم في الدين **وباسناده** قال حدثني
ابي علي بن ابي طالب عليه السلام من بدا بالملح اذهب
الله عنه سبعين داء اولها الجذام **وباسناده** قال قال
رسول الله صلعم عليك بالزيت وادهن به فانه من اكله
وادهن به لم يقربه الشيطان اربعين يوما **وباسناده**
قال قال رسول الله صلعم عليكم بالملح فانه شفاء من
سبعين داء منها الجذام والبرص والجنون **وباسناده**
قال اتي النبي صلعم ببطيخ ورطب فاكل منهما وقال

بذان الاطيبان **وباسناده** قال كان علي بن ابي طالب عليه السلام
ياكل البطيخ بالسكر **وباسناده** قال قال جعفر بن محمد السبت لنا
والاحد لشيعتنا والاثنان لبني امية والثلثاء لشيعتهم
والاربعاء لبني العباس والخميس لشيعتهم والجمعة لله عز وجل
وليس فيه سفر قال الله عز وجل فاذا قضيت الصلوة
فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله يعني يوم
السبت **وباسناده** قال حدثني ابي موسى بن جعفر عليهما السلام
قال كان على خاتم محمد بن علي ظني بالله حسن وبالنبي المؤتمن
وبالوصي ذي المنن وبالحسين والحسن **وباسناده** عن
علي بن الحسين انه سمى حسنا اليوم السابع واشتق من
اسم حسن حسين وذكر انه لم يكن بينهما الا الحمل **وباسناده**
قال حدثني ابي جعفر بن محمد عليهما السلام قال دعا ابي بدهن

يوم سابعه

الضمير راجع الى رسول الله صلعم

يدهن فقال ادهن فقلت قد ادهنت فقال انه البنفسج
قلت وما فضل البنفسج قال حدثني ابي عن جده الحسين
بن علي عن ابيه علي عليهم السلام قال قال رسول الله
صلعم فضل البنفسج على الادهان كفضل الاسلام على
لم يوجد من بعض النسخ في الاسناد ايه
الاديان وباسناده عن علي بن الحسين عليهما السلام
ان النبي صلعم اذّن في اُذُن الحسين بالصلوة يوم ولد
وباسناده قال علي بن ابي طالب لا دين لمن دان لمخلوق
في معصية الخالق وباسناده قال علي بن ابي طالب ع
كلوا الرمان بشحمه فانه دباغ المعدة وباسناده عن

قال حدثني ابي علي بن الحسين
قال عبد الله بن عباس

الحسين ع قال كان عبد الله بن عباس اذا اكل
الرمان لا يشاركه فيها احد ويقول في كل رمانة حبة
من حبة الجنة وباسناده حدثني ابي علي بن الحسين عليهما السلم
حسين بن علي

قال دخل رسول الله صلعم على علي بن ابي طالب وهو
محموم فامره ان ياكل الغبيراء وباسناده قال اختصم الى علي
رجلان احدهما باع الآخر بعيراً واستثنى الرأس والجلد
ثم بدا له ان ينحره قال هو شريكه في البعير على قدر الرأس
والجلد وباسناده عن علي بن الحسين ان الحسين بن علي
عليهم السلام دخل المستراح فوجد لقمة ملقاة فدفعها
الى غلام له فقال يا غلام اذكرني عن هذه اللقمة اذا خرجت
فاكلها الغلام فلما خرج الحسين قال يا غلام اللقمة قال
اكلتها يا مولاي قال انت حر لوجه الله قال له رجل اعتقته
يا سيدي قال نعم سمعت جدي رسول الله صلعم وهو
يقول من وجد لقمة ملقاة فمسح منها ما مسح وغسل منها ما غسل
ثم اكلها لم يستقر في جوفه حتى يعتقه الله من النار ولم اكن



قال حدثني ابي محمد بن علي قال قال علي خمسة لو

لاستعبد رجلاً قد اعتقه الله من النار وباسناده عن علي
ابن الحسين عليهما السلام قال خمسة لو دخلتم فيهن ما قدرتم
على مثلهن لا يخاف عبد الا ذنبه ولا يرجو الا ربه ولا يستحيي
الجاهل اذا سئل عما لا يعلم ولا يستحيي الذي لا يعلم
ان يتعلم والصبر من الايمان بمنزلة الراس من الجسد و
لا ايمان لمن لا صبر له وباسناده عن علي بن الحسين
عليهما السلام قال ان اعمال هذه الامة ما من صباح
الا تعرض على الله عز وجل وباسناده قال حدثني ابي
الحسين بن علي قال وجد لوح تحت حايط مدينة
من المداين فيه مكتوب انا الله لا اله الا انا ومحمد
رسولي عجبت لمن ايقن بالموت كيف يفرح وعجبت
لمن ايقن بالقدر كيف يحزن وعجبت لمن اختبر الدنيا

ان يتولى الله و رسوله اعلم

كيف يطمئن بها وعجبت لمن ايقن بالحساب كيف يذنب
وباسناده قال سئل جعفر بن محمد عن زيارة قبر حسين
ابن علي قال اخبرني ابي قال من زار قبر الحسين بن علي
عارفاً بحقه كتبه الله عز وجل في عليين ثم قال ان حول قبره
لسبعين الف ملك شعثاً غبراً يبكون عليه الى ان تقوم
الساعة وباسناده قال حدثني ابي جعفر بن محمد عليهما السلام
قال ادنى العقوق اف ولو علم الله عز وجل اهون
من اف لنهى عنه وباسناده قال حدثني علي بن ابي طالب
قال في قوله تبارك وتعالى اكالون للسحت قال هو الرجل
يقضي لاخيه الحاجة ثم يقبل هديته وباسناده حدثني
ابي موسى بن جعفر ع قال حدثني ابو عبد الله ع صلة الارحام
وحسن الخلق زيادة في الايمان وباسناده عن محمد بن علي

العليين

اف كلمة يدل على التضجر وقيل اسم فعل بمعنى اتضجر

قال كان عليٌّ ع اذا اطلى بدنه اطلى قدامه بيده وباسناده

عن الحسين بن علي عليهما السلام قال حدثني اسماء بنت

عميس قالت كنت عند فاطمة فدخل رسول الله صلعم و

في عنقها قلادة من ذهب كان علي ابن ابي طالب ع

اشتريها من فيء له فقال النبي صلعم يا فاطمة لا يغرنك

الناس ان يقولوا ابنت محمد وعليك لبس الجبابرة

فقطعتها وباعتها واشترت بها رقبة فاعتقها فسر

بذلك رسول الله صلعم وباسناده قال حدثني ابي علي

ابن الحسين عليهما السلام في قوله عز وجل لولا ان راى

برهان ربه قال قامت امراة العزيز الى الصنم

فسترته وقالت انه يرانا فقال لها يوسف ما هذا فقالت

استحيي من الصنم ان يراني فقال لها يوسف عليه السلام

جدتك اذ دخل

استحيي ممن لا يسمع ولا يبصر ولا ينفع ولا استحيي ممن خلق

الاشياء وعلمها فذلك قوله عز وجل لولا ان راى برهان

ربه وباسناده قال كان علي بن ابي طالب عليه السلام

اذا راى المريض قد برا قال ليهنئك الطهور من الذنوب

وباسناده قال حدثني ابي علي بن الحسين عليه السلام

قال اخذنا ثلثة عن ثلثة اخذنا الصبر عن ايوب والشكر

عن نوح والحسد عن بني يعقوب وباسناده عن الحسين

بن علي عليه السلام قال قال علي لا تجد في اربعين اصلع

رجل سوء ولا تجد في اربعين كوسجا رجلا صالحا واصلع

سوء احب الي من كوسج صالح وباسناده قال

رايت النبي صم كبر على عمه حمزة خمس تكبيرات وكبر

على الشهداء بعده خمس تكبيرات فلحق حمزة بسبعين تكبيرة

يهنئك

ووضع يده اليمنى على اليسرى وباسناده عن الحسين بن علي عليهما السلام قال خطبنا امير المؤمنين على المنبر قال سياتي على الناس زمان عضوض يعض المؤمن على ما في يده ولم يؤمر بذلك قال الله ولا تنسوا الفضل بينكم ان الله بما تعملون بصير وسياتي على الناس زمان يقدم فيه الاشرار وليسوا بالاخيار ويبايع المضطر وقد نهى رسول الله صلعم عن بيع المضطر وعن بيع الغرر وعن بيع الثمار قبل ان تدرك فاتقوا الله ايها الناس واصلحوا ذات بينكم وباسناده قال سئل علي بن الحسين عليهما السلام لم اوتم النبي صلعم من ابويه قال لان لا يوجب عليه حق لمخلوق وباسناده ان رسول الله صلعم قال من انعم الله عليه نعمة فليحمد الله ومن استبطأ الرزق فليستغفر الله

العض بالكف بدندان خاییدن

مات والده رسول الله وهو في بطن امه ومات والدته وهو على اربع سنين

ومن حزنه امر فليقل لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وباسناده قال حدثني ابي علي بن الحسين عليهما السلام ان يهوديا سأل علي بن ابي طالب عليه السلام قال اخبرني عما ليس لله عز وجل وعما ليس عند الله وعما لا يعلمه الله عز وجل قال علي عليه السلام اما ما لا يعلمه الله فذلك قولكم يا معشر اليهود ان عزير بن الله والله لا يعلم له ولدا واما قولك اخبرني عما ليس عند الله فليس عند الله ظلم للعباد واما ما ليس لله فليس لله شريك فقال اليهودي وانا اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وباسناده عن علي بن الحسين عليهما السلام قال كان نقش خاتم الحسين علمت فاعمل وباسناده قال قال علي بن ابي طالب عليه السلام ان لابليس كحلا وسعوطا ولعوقا اما كحله

في الحديث ان للشيطان لعوقا اللعوق اسم لما تلعقه والملعقة ... كذا في القاموس

فالنوم واما سغوفه فالغضب واما لعوقه فالكذب
وباسناده قال قال علي بن الحسين عليهما السلام العافية
ملك خفي وباسناده قال قال علي بن ابي طالب ع
قال رسول الله صلعم من اصطنع صنعة الى واحد من
ولد عبد المطلب ولم يجازه عليها في الدنيا فانا اجازيه
غدا اذا لقيني في القيمة وباسناده قال قال علي بن الحسين
عليهما السلام سادة الناس في الدنيا الاسخياء وسادة
الناس في الآخرة الاتقياء وباسناده قال قال رسول الله
صلعم اذا صليت على الجنازة فقل اللهم هذا عبدك
وابن عبدك وابن امتك ماض فيه حكمك خلقته ولم يكن
شيئاً مذكورا زارك وانت خير مزور اللهم لقنه
حجته والحقه بنبيه ونور له في قبره ووسع حفرته ومدخله

انك يا علي م

وثبته بالقول الثابت فانه افتقر اليك واستغنيت عنه
وكان يشهد ان لا اله الا انت فاغفر له اللهم ان كان
زاكيا فزكه وان كان خاطئا فاغفر له اللهم لا تحرمنا
اجره ولا تفتنا بعده يا علي اذا صليت على امرأة فقل
اللهم انت خلقتها وانت امتها وانت اعلم بسرها و
علانيتها جئناك شفعاء لها فاغفر لها اللهم لا تحرمنا اجرها
ولا تفتنا بعدها يا علي واذا صليت على طفل فقل اللهم
اجعله لابويه سلفاً واجعله لهما فرطا واجعله لهما نورا
ورشدا واعقب والديه الجنة انك على كل شئ قدير
وباسناده قال قال علي بن ابي طالب عليه السلام من احبني
وجدني عند مماته بحيث يحب ومن ابغضني وجدني
عند مماته بحيث يكره وباسناده قال قال رسول الله صلعم

عليكم بسيد الخضاب فانه يطيب البشرة ويزيد في الجماع
وبإسناده قال قال رسول الله صلعم اجعلوا البيوتكم
نصيباً من القرآن فان البيت اذا قرئ فيه القرآن
آنس على اهله وكثر خيره وكان ساكنه مؤمن الجن
والبيت اذا لم يقرا فيه القرآن وحش على اهله
وقل خيره وكان ساكنه كفرة الجن وبإسناده
عن الحسين بن علي عليهما السلام فقال حق ما يقول
الناس إن آدم زوج هذه البنت من هذا الابن
فقال حاشا لله كان لآدم ابنان هبة الله وسو
شيث وعبد الله فاخرج الله لشيث حوراء من
الجنة واخرج لعبد الله امراة من الجن فولد لهذا
وولد لذاك فكان من حسن وجمال فمن ولد الحوراء

وماكان من قبح وبداء فمن ولد الجنية وبإسناده قال
حدثني ابي علي بن الحسين عليهما السلام قال بينما امير المؤمنين
علي بن ابي طالب عم يخطب الناس ويحضهم على الجهاد
اذ قام اليه شاب فقال يا امير المؤمنين اخبرني عن
فضل الغزاة في سبيل الله فقال علي كنت رديف
رسول الله صلعم على ناقته العضباء ونحن منقلبون
من غزوة ذات السلاسل فسالته عما سالتني عنه
فقال ان الغزاة اذا هموا بالغزو كتب الله لهم
براءة من النار فاذا تجهزوا الغزو هم باهى الله بهم
الملائكة فاذا ودعهم اهلوهم بكت عليهم الحيطان والبيوت
ويخرجون من ذنوبهم كما يخرج الحية من سلخها ويوكل
الله عز وجل بكل رجل منهم اربعين الف ملك يحفظونه

يحرضهم
حض على القتال
اي حثه وحضضه
اي حرضه صحاح

من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ولا يعمل حسنة
الا ضعفت له ويكتب له كل يوم عبادة الف رجل يعبدون الله
الف سنة كل سنة ثلثمائة وستون يوما اليوم مثل عمر الدنيا
واذا صاروا بحضرة عدوهم انقطع علم اهل الدنيا عن
ثواب الله اياهم واذا برزوا لعدوهم واشرعت الاسنة
وفوقت السهام وتقدم الرجل الى الرجل حفتهم الملائكة باجنحتها
ويدعون الله لهم بالنصر والتثبيت ونادى مناد الجنة
تحت ظلال السيوف فتكون الطعنة والضربة على الشهيد
اهون من شرب الماء البارد فى اليوم الصائف واذا
زال الشهيد عن فرسه بطعنة او ضربة لم يصل الى الارض
حتى يبعث الله عز وجل اليه زوجته من الحور فتبشره
بما اعد الله عز وجل له من الكرامة فاذا وصل الى الارض

تقول

تقول مرحبا بالروح الطيبة التي اخرج من البدن الطيب
ابشر فان لك ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
على قلب بشر ويقول الله عز وجل انا خليفته فى اهله ومن
ارضاهم فقد ارضاني ومن اسخطهم فقد اسخطني ويجعل الله
روحه في حواصل طير خضر تسرح فى الجنة حيث تشاء تأكل
من ثمارها وتأوي الى قناديل من ذهب معلقة بالعرش
ويعطى الرجل منهم سبعين غرفة من غرف الفردوس
سلوك كل غرفة ما بين الصنعاء الى الشام يملاء نورها
ما بين الخافقين في كل غرفة سبعون بابا على كل باب سبعون
مصراعا من ذهب على كل باب ستر مسبل فى كل غرفة
سبعون خيمة في كل خيمة سبعون سريرا من ذهب
قوائمها الدر والزبرجد مرمولة بقضبان الزمرد

اُفْرِجَت

النضب واحد النضبان وهي الاغصان صحاح



على كل سرير سبعون فراشا وغلظة كل فراش اربعون
ذراعا على كل فراش زوجة من الحور العين عربا اترابا
فقال الشاب يا امير المؤمنين اخبرني عن العروب فقال
هي الغنجة الرضية الشهية لها سبعون الف وصيفة صفر الحلي
بيض الوجوه عليهم تيجان اللؤلؤ على رقابهم المناديل
بايديهم الالوية والاباريق واذا كان يوم القيامة
فو الذي نفسي بيده لو كانت الانبياء على طريقهم لترجلوا
لهم لما يرونه من بهائهم حتى ياتوا الى موائد من الجواهر
فيقعدوا عليها ويشفع الرجل منهم في سبعين الفا من اهل
بيته وجيرته حتى الجاران يتخاصمان ايهما اقرب جوارا
فيقعدون معي ومع ابراهيم على موائد الخلد فينظرون
الى وجه الله عز وجل في كل يوم بكرة وعشيا وباسناده

قال حدثني ابي الحسين بن علي عليهما السلام وقال كنت
انا واخي الحسن واخي محمد الحنفية وبنو عمي عبد الله بن
العباس وقثم والفضل على مائدة ناكل فوقعت
جرادة على المائدة فاخذها عبد الله بن العباس
فقال للحسن يا سيدي تعلم ما المكتوب على جناح الجرادة
قال سالت امير المؤمنين عم فقال سالت جدك رسول
الله صم فقال على جناح الجراد مكتوب انا الله لا اله
الا انا رب الجرادة ورازقها اذا شئت بعثتها
لقوم رزقا واذا شئت بعثتها على قوم بلاء فقام
عبد الله بن العباس فقبل من الحسن بن علي عليهما السلم
ثم قال هذا والله من مكنون العلم وباسناده قال قال
علي بن الحسين من كف عن اعراض المسلمين اقال الله



عشرة يوم القيامة وباسناده قال قال علي بن الحسين
اياكم والغيبة فانها ادام كلاب النار وباسناده
قال حدثني محمد بن علي عليهما السلام وقال صلة الارحام
وحسن الجوار زيادة في الاموال وباسناده قال
حدثنا ابو القاسم الطائي قال حدثني ابي قال حدثني
علي بن موسى الرضا قال حدثني ابي موسى بن جعفر
قال حدثني ابي جعفر بن محمد قال حدثني ابي محمد بن علي
قال حدثني ابي علي بن الحسين قال حدثني ابي الحسين
ابن علي قال حدثني ابي علي بن ابي طالب عليه السلام
قال قال رسول الله صلعم ان موسى بن عمران رفع يديه
وقال يا رب ان اخي هارون قد مات فاغفر له
فاوحى الله تعالى اليه يا موسى لو سالتني

من الاولين والاخرين لاجبتك ما خلا قاتل
الحسين بن علي فاني انتقم له من قاتله

تمت الصحيفة الرضويه
والحمد لله رب العالمين
اولا وآخرا
ظاهرا وباطنا

